 أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم‌

 بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحیم‌

 و صلَّی اللَه عَلَی سیدنا و نبینا أبی‌القاسم مُحَمّدٍ و علی آله الطّیبین الطّاهرین‌

 و اللعنة عَلَی أعدائِهِم أجمَعینَ‌

 خیلی از زیارت رفقا خوشبخت هستیم و این روش و سیره باعث شد كه ما مقداری از آن، یا تقریبا همه آن توفیقاتی كه باید به واسطه دیدن دوستان و اصدقا و رفقا پیدا شود، همه آنها متوجه خود دوستان شد. و خود بنده خیلی تمایل داشتم و واقعا چند بار هم تصمیم گرفتم و برای زیارت رفقا در آنجا برنامه‌ریزی هم كردم ولی مسائل متفرقه و كسالت و امثال ذلك موجب عدم توفیق ما شد و زحمت زیارت دوستان، دیگر بر عهده خود آنها قرار گرفت كه ان‌شاءاللَه ماجور باشند و بر همین وتیره و بر همین سیره ان‌شاءاللَه دوستان ادامه دهند و هر از چندگاهی ما را به زیارت خودشان موفق كنند و بر تنبلی و مسامحه و خلاصه كم‌كاری و بی‌عرضگی ما نگاه نكنند، خلاصه آنها همت‌شان و محبت‌شان و عِرق‌شان، خب تبعا تفاوت می‌كند.

 من در این فكر بودم وگفته بودند كه حالا صحبت و مطلبی هم خدمت دوستان عرض می‌شود، اول با خود فكر كردم كه حالا یك چند كلمه‌ای هم بگوییم و یك صحبتی هم بكنیم، ولی بعد متوجه شدم كه این مجلس مجلس عصر جمعه است و عصر جمعه ما دستور دیگری داریم. دستور به همان روش و سیره‌ای است كه همیشه بزرگان نسبت به او پایبند بودند و خصوصا مرحوم آقا رضوان اللَه علیه كه خیلی رفقایشان را توصیه می‌كردند بر اینكه راجع به عصر جمعه اهتمام لازم را داشته باشند، كه همان دعای سِمات و همین‌طور سایر ادعیه متناسب با خود آن ایام و ازمنه از ماه رجب و ماه شعبان و سایر ایام.

 لذا گفتم كه چرا ما به آن دستور و به آن سیره عمل نكنیم همان مجلس باشد، حالا حال داشته باشیم بعدش یك چند كلمه‌ای هم صحبت بكنیم اگر هم نه، خب نه! منظور زیارت رفقاست كه خب حاصل شده. و گاهی هم خود ایشان صحبت می‌كردند یعنی در مجلس همان عصر جمعه بعد از دعا یك ربع یا بیست دقیقه‌ای هم صحبت می‌كردند بعضی از مطالب لازم و ضروری را گوشزد می‌كردند و می‌فرمودند.

 این مجالس خب خیلی مهم است و باید خیلی به‌آن توجه كرد، بنده خودم بارها خدمت رفقا عرض كردم كه در شبهای ماه مبارك رمضان كه مجلس قرائت قرآن، دعای افتتاح و همین‌طور شرح‌ اجمالی از دعای ابوحمزه ثمالی است، مهم حضور در این مجلس است، حالا چه من صحبت بكنم یا نكنم، مهم حضور نفس در مجلس است.

 این مطالبی را كه بنده خدمت رفقا عرض می‌كنم مطالبی است كه می‌توانم فردا هم پاسخگو باشم. یعنی در آن طرف در روز بازخواست دوستان از من بپرسند و سوال كنند و بنده جوابگو هستم. زیرا آنچه را كه عرض می‌كنم مطالبی است كه بنده از بزرگان به سمع خود شنیدم و تجربه آنها را داشتم. نمی‌خواهم نسبت به مطلبی اغراق كنم و افراط كنم، واقعیت را می‌خواهم عرض كنم. آنچه را كه بزرگان انجام می‌دادند و خودم هم تجربتا آن را حس كردم.

 به مجالسی كه آنها تذكر می‌دادند خیلی مرحوم آقا اهتمام داشتند، و این را یك اصل می‌دانستند در حركت و سیر انسان. و خودشان می‌فرمودند كه این رفقای ما تصور می‌كنند كه در مجلسی كه ما برویم آن مجلس مجلس رونق و با بركت و با فضل و فضیلتی خواهد بود. مجلسی كه تشكیل می‌شود چه من بیایم چه نیایم آن مجلس مجلس ذكر است و رفقا باید در آن مجلس حضور پیدا كنند و استفادشان را ببرند. حالا من می‌آیم یا نمی‌آیم گاهی توفیق پیدا می‌كنم كه حالا خب توفیق نبود بنده می‌گویم! گاهی می‌توانم بیایم گاهی نمی‌توانم بیایم، برحسب شرایط دیگر.

 خیلی از اوقات ایشان در مجالس‌شان شركت نمی‌كردند مثلا كسالت داشتند یا سردرد داشتند، بعدازظهر بود و نمی‌توانستند بروند و امثال ذلك یا ما می‌رفتیم یا حتی خود ما هم نمی‌رفتیم، ولی آن جلسه بود، نفس حضور در جلسه استفاده خاص خود را دارد، كه حتی برای خود ما هم در آن موقع این مسأله تازگی داشت. تصور ما این بود در جلسه‌ای كه ایشان می‌آیند خب ما هم آماده شویم برای رفتن، اما وقتی متوجه می‌شدیم كه ایشان نمی‌آیند و در جلسه شركت نمی‌كنند ما هم خیلی رغبتی برای شركت در جلسه نشان نمی‌دادیم. و وقتی كه یك مرتبه یا گاهی نمی‌رفتیم ایشان ما را بازخواست می‌كردند كه چرا نرفتی، چرا شركت نكردی؟ من نرفتم تو چرا نرفتی؟ ما را بازخواست می‌كردند.

 و این مطلب را من احساس می‌كردم كه تاكید و اهتمام ایشان یك جنبه اداری ندارد، یك جنبه سازمانی ندارد، كه حالا یك روالی باشد و افراد بیایند و آن نظم به هم نخورد و همه افراد روی تعداد و كمیت حضور پیداكنند، نه این حرفها نیست. جلسه، اداره و محل كار و كارت زدن نیست كه ساعت آدم بزند برود و بیاید و بگویند فلانی آمده، این یك دارویی است كه باید به انسان در آن وقت برسد آنتی بیوتیكی است كه باید به انسان در آن موقع برسد نرسد، نقصان و ضرر در انسان پیدا می‌شود. غذایی است كه باید به انسان در این وقت برسد، اگر نرسد بدن فرسوده می‌شود، قوای ایمنی خودش را از دست می‌دهد، قدرت برای بقاء خودش را از دست می‌دهد، این مطالب مطالبی است از خودم عرض نمی‌كنم. و این یك مطلبی است كه ما نسبت به این مسأله در آن زمان خیلی توجه نمی‌كردیم، و اهتمامی روی این قضیه نداشتیم. تاكیدهای ایشان ما را وادار می‌كرد كه ما به این مطلب و مسأله فكر كنیم.

 به طور كلی هر چیزی در تكالیفی كه نسبت به ما وارد شده خاصیت خودش را دارد. و بعضی‌ها طور دیگری فكر می‌كنند، طور دیگری تصور می‌كنند. خدا رحمت كند رفیق عزیز از دست رفته مرحوم آقا سید مرتضی مقدسی ایشان می‌گفت آن زمان كه ما با مرحوم آقا در ایام جوانی آشنا شده بودیم، ایشان تأكید بر غسل روز جمعه داشتند كه حتما رفقا در روز جمعه غسل انجام بدهند. و حتی ایشان می‌فرمودند كه بعضی‌ها هم حكم وجوب كردند. علی كل حال ایشان خیلی روی غسل جمعه تأكید می‌كردند. می‌گفت من جوان بودم هنوز ازدواج نكرده بودم. یك روز آمدم منزل ایشان در روز جمعه آن موقع دوستان ایشان خیلی معدود بودند، خیلی محدود بودند، كل رفقایی كه ایشان در آن موقع با آنها حشر و نشر داشتند از رفقای خاص به چهار و پنج نفر نمی‌رسیدند. می‌گفت ما آمدیم منزل ایشان در روز جمعه و با ایشان صبحانه خوردیم و بعد ایشان گفتند كه خب امروز شما غسل كردی؟ گفتم نه گفت خب بلند شو برو و غسل كن. گفت از منزل شما آمدم بیرون و در آن موقع سن من حدود سه سال بود، منزل هم همان میدان ژاله طهران كوچه حریرچیان طرف‌های عباس آباد بود. می‌گفت آمدم بیرون موقع بهار بود و خیلی هوای لطیفی بود و در بین الطلوعین بود و آن هم آن موقع طهران، این قضیه حدود پنجاه و شش هفت سال پیش است، نه این طهران الان كه همه‌آن را دود گرفته، آن موقع طهران هوا خیلی خوب بود. طهران یكی از بهترین نقاط محسوب می‌شد كه می‌آمدند خیلی از بیماران می‌آمدند طهران برای معالجه. می‌گفت من همین كه آمدم و داشتم به سمت حمام می‌رفتم برای غسل كردن، یك مرتبه یك نفر را دیدم حالا بنده اسم نمی‌برم چون همه می‌شناسند و شخص معممی بود كه دارد در بین این كوچه‌ها و درختها تازه سبز شده و بلبل‌ها هم می‌خواندند و در آن محله كه خیلی از نظر فضا و سبزه و اینها خیلی فضای سبز خوبی داشت، این همین‌طور حركت می‌كند و به آسمان نگاه می‌كند و خلاصه در این حال و هوای بهاری مستغرق است و همین‌طور دارد به این درختهای چناری كه هست نگاه می‌كند، خلاصه خیلی مبتهج بود و دارد حركت می‌كند. تا من را دید سلام علیكم و فلان و این حرفها، گفت: كجا می‌روی؟ گفت: دارم می‌روم غسل جمعه كنم. گفت: می‌روی غسل بكنی؟ آخه آدم بلند می‌شود در این هوا، در این فضا، دستش را این‌طوری كرد، بلند شود برود غسل كند بیا و ببین چه خبر است، این درختان، این سبزه‌ها، این بلبل‌ها، این لطافت، آدم به جای اینكه بیاید قدم بزند استفاده كند  ببیند خدا چه كرده. می‌گفت وقتی كه من این را ازاو شنیدم از آنجا فهمیدم كه راه ما با این دوتاست، ما آب‌مان با این در یك جوب نمی‌رود. این در حال و هوای سبزه و درخت و علف و بهار است، با اینكه او هم با مرحوم آقا ارتباط داشت و حتی نسبت هم داشتند. با اینكه ارتباط داشت و او هم می‌آمد و می‌رفت، من گفتم این اینجا نمی‌ماند، این آدمی كه به جای رفتن به غسل جمعه دارد در كوچه‌ها حركت می‌كند و به درخت‌ها نگاه می‌كند و خلاصه در حال و هوای درخت است [اینجا نمی‌ماند] و همین‌طور هم شد یك مرتبه آمد و رفت، دوباره میلش كشید دوباره بیاید یك سركی بكشد دوباره یك سالی رفت و دوباره دفعه سوم و بعد هم رفت كه رفت. توجه می‌كنید؟

 خب آن كسی كه می‌گوید باید روز جمعه غسل كرد او خودش هوای بهار را بهتر از ما می‌فهمد، خودش لطافت هوا را بهتر از ما درك می‌كند، خودش استفاده از این فضا را بهتر از ما درك می‌كند. می‌گوید برو غسل بكن حالا منافاتی هم ندارد بالاخره آدم بعد هم می‌تواند [از لطافت هوای بهاری استفاده بكند] توجه می‌كنید؟ چرا می‌گوید برو غسل جمعه كن؟ به خاطر اینكه یك اثری در این غسل هست، در این عمل عبادی یك تأثیری هست كه انسان اگر این عمل را انجام ندهد آن حظ لازم را برای ترقی روحی پیدا نمی‌كند. این یك قرص را در وقت خودش نخورده، این غذا كه برای بدن مفید است در وقت خودش این غذا را تناول نكرده. از این نخوردن باعث می‌شود یك تأثیری در او بگذارد كه در آن موقعی كه باید از بعضی از مسائل عبور كند در آنجا توقف می‌كند، در آنجا می‌ایستد چون قرص را نخورده، دارو را نخورده، حالا یكی است، این یكی از مسائل است.

 همین آقا! مرحوم آقا می‌فرمودند: یك روز ما به ایشان گفتیم كه آقا فلان شخص از دنیا رفته برویم منزل ایشان برای تشییع و از بستگان ایشان بود. می‌گفتند كه سوار ماشین ایشان شدیم، گفتند رفتیم دم منزل ایشان و منتهی در آنجا چون ماشین نمی‌توانست بایستد و ماشین‌های زیاد آمده بودند. مرحوم آقا گفتند ما پیاده شدیم كه رفتم به آن منزل و بعد كه ایشان مثلا برود ماشین را جلوتر نگه دارد و بیاید. ایشان گفتند ما رفتیم در منزل و دیدیم بله جنازه در اینجا قرار گرفته و افراد هم هستند و فاتحه خواندیم و اینها و بعد از یك ربع یا بیست دقیقه همه كه اجتماع كردند جنازه را بلند كردند و آمدند تشییع كردند. گفتند ما تشییع كردیم تقریبا حدود پانصد ششصد متری تا اینكه جنازه را گذاشتند در آن وسیله نقلیه و بردند برای [تدفین‌]. ما این راه را به دنبال جنازه آمدیم، من ندیدم ایشان را، یعنی از وقتی كه رفتیم در منزل و بعد هم كه آمدیم تشییع كردیم ایشان را ندیدیم، بعد وقتی آنها رفتند و ما برگشتم و متوجه شدم كه ماشین در آنجا ایستاده و ما رفتیم و سوار شدیم و ایشان ما را آورد منزل. گفتم فلانی چرا

 شما نیامدی؟ گفت: من داشتم اینجا مطالعه می‌كردم، تفسیر المیزان را در اینجا داشتم مطالعه می‌كردم و گفتم كه شما تشریف ببرید آنجا و تا برمی‌گردید من از فرصت استفاده كنم و تفسیر المیزان را مطالعه كنم. ایشان گفتند آخر آقاجان! عزیز من! تفسیر المیزان به جای خود و تشییع جنازه هم به جای خود، پس این دستور به تشییع جنازه برای كیست؟ برای مردم عادی است؟ برای ما نیست برای ما حالا چون كه معمم هستیم یا اینكه نه! رسول خدا هم در مدینه هر كسی از دنیا می‌رفت می‌آمد به تشییع او، آن كه دیگر پیغمبر بود. می‌آمد و از این تشییع بهره می‌برد نه اینكه حالا، هم بهره می‌رساند و هم خود بهره می‌برد.

 ما نباید دستورات را رها كنیم به خاطر مسائل دیگر، البته آن بنده خدا نمی‌فهمید اصلا به نظرم این حرف‌ها را نمی‌فهمید، آن كسی كه می‌آید نگاه به چنار می‌كند و می‌گوید به جای غسل جمعه به چنار نگاه كنیم خب تبعا این مطالب را خوب هضم نمی‌كند. مطالعه كردن خیلی خوب است، بهتر از آن شاید چیزی نباشد انسان بر معلومات خود بیفزاید دیگر از این بهتر نمی‌شود، به دنبال كسب علم برود از این بهتر نمی‌شود، از مطالبی كه بزرگان فرموده‌اند استفاده كند و راه خود را بیابد از این بهتر نمی‌شود. ولی بعضی از دستورات یا همه دستورات به نحوی است كه رعایت آنها یك تاثیر دیگری دارد.

 بله! در تشییع تفسیر المیزان درس نمی‌دهند، فلسفه و عرفان در تشییع به آدم نمی‌گویند آنی كه در تشییع است لا اله الا اللَه است و بلند بگو لا اله الا اللَه و نمی‌دانم محمد است رسول و علی ولی‌اللَه اینها را می‌گویند در تشییع، آدم همین‌ها را می‌گوید. ولی اینها یك تاثیر خاصی دارد كه حتی خواندن تفسیر المیزان هم ندارد، مطالعه كتاب اسفار و نمی‌دانم فتوحات محیی‌الدین و فصوص هم ندارد. باید انسان تشییع را انجام بدهد، باید به دنبال این متوفی حركت كند، باید این احساس و لمس را در خود ببیند كه این مرده و فردا نوبت اوست. این احساس با خواندن تفسیر المیزان برای انسان هیچ وقت پیدا نمی‌شود. شما از اول تا آخر بیست جلد المیزان را هم مطالعه كنید این احساس پیدا نمی‌شود، وقتی این احساس پیدا می‌شود كه خودتان با پای خودتان به دنبال جنازه بروید و جنازه را روی دوش بگیرید، ببینید كه همینی كه الان دارید او را می‌برید چند ماه گذشته خودش داشت دنبال جنازه حركت می‌كرد، خودش با پای خودش داشت تشییع می‌كرد، الان شما دارید او را تشییع می‌كنید. این مهم است برای حركت انسان، حالا آدم برود هی كتاب بخواند، توجه می‌كنید؟

 هر چیزی جای خود را دارد، یعنی اثر خود را دارد، صحبت كردن سخنوری، نمی‌دانم مطلب شنیدن امثال ذلك اینها خیلی خوب است. حتی می‌خواهم این را عرض بكنم ما كه هیچی، ما كه‌ جایگاهی نداریم، بزرگان و اولیا، مرحوم آقا رضوان اللَه علیه خب صحبت‌هایی كه ایشان می‌كردند و مطالبی كه می‌گفتند با مطالبی كه ما می‌گوییم خیلی تفاوت داشت. ولی باز صحبت ایشان بر این اساس بود كه باید انسان آنچه را كه گفته می‌شود به عنوان دستور، به عنوان برنامه، به عنوان چیز باید یك به یك باید آنها را انجام بدهد تا بتواند آن حركت و آن مسیر خودش را داشته باشد، محكم باید در آنجا بایستد. فلهذا ما می‌بینیم در یك جریانی كه اتفاق افتاد تمام آن مصاحبت‌ها، تمام آن نشست و برخاست‌ها، تمام آن مجالس، تمام آن سخن‌ها، تمام آن صحبت‌ها همه آنها رفت كنار و نگرش دیگر و فكر دیگر و مسائل دیگری به میان آمد كه موجب شد راه انسان به طور كلی جدا شود، مسیر به طور كلی جدا شود. اینها برای چه بود؟ مال همان غسل جمعه نكردن و به جای تشییع نشستن و كتاب خواندن است، اینها برای آن است.

 اگر آن موقع به جای نگاه كردن به علف‌ها و درختها و نمی‌دانم صدای بلبل‌ها و اینها شما می‌رفتی و می‌دیدی امروز چه گفتند و چه دستوری برای امروز هست آن را به جا می‌آوردی؛ حالا فرصت هم می‌كردی خب می‌رفتی قدم هم می‌زدی و پیاده‌روی هم می‌كردی و اگر آن روز به جای اینكه به تشییع بروی و آن احساس را در خود به وجود بیاوری و خودت را با فضای دیگر و عالم دیگر آشنا كنی و نكردی! اگر آن موقع این كار را می‌كردی امروز در تو حالتی بود كه آن حالت را می‌گویند نور باطن؛ با آن نور تشخیص می‌دادی امروز چه كنی، و چه عملی انجام بدهی. آن نور در تو نیست، حالا كه نیست می‌روی این‌طرف، می‌روی این‌طرف به این‌طرف اعتراض می‌كنی كه چرا اینها نمی‌آیند این‌طرف، چرا اینها این كارها را نمی‌كنند. چون آن نور نیست وقتی آن نور نبود دیگر تشخیص بین حق و باطل هم میسور نیست، آدم نمی‌تواند دیگر تشخیص بدهد. آن چیزی كه باید در ضمیر او باشد و ضمیر او را در موارد ابهام به سمت حق بكشاند آن در ضمیر او وجود ندارد. مسائل دیگر قضایای دیگر، صغری كبراهای دیگر اینها می‌آید و انسان در نقطه مقابل حق قرار می‌دهد چطور اینكه می‌آید به حق اعتراض می‌كند، می‌آید به حق اعتراض می‌كند.

 به كسی كه خود متحقق به حق است می‌آید اعتراض می‌كند، چرا شما این كار را نمی‌كنید؟ چرا باید این كار انجام شود، خب آقاجان شما داری به این می‌گویی، به این فرد داری می‌گویی به این داری دستور می‌دهی؟ به این داری می‌آموزی؟ این مطالب را خودش این‌قدر متوجه نیست، این‌قدر خودش نمی‌فهمد، این‌قدر خودش ترس از روز قیامت و فردا ندارد، این‌قدر خودش ترس از عدم انجام تكالیف و مسائل و مسئولیت‌هایی كه متعاقبا متوجه او خواهد شد ندارد، تو می‌خواهی بهش یاد بدهی؟ تو می‌خواهی او را متوجه كنی؟ خنده‌دار است واقعا خنده‌دار است. یك كسی كه سی سال چهل سال آدم برود پای صحبتش و پای درسش و پای مطالبش و اینها آن وقت در یك جا آقا شما نمی‌فهمی، راه اشتباه داری می‌روی بیا این‌طرف، خیلی خنده‌دار است. چرا؟ آن نور را ندارد، آن مسأله را ندارد.

 یكی از چیزهایی كه خیلی مرحوم آقا تاكید داشتند به خصوص در ماه رجب و شعبان و رمضان مسأله مراقبه بود. نسبت به مسأله مراقبه عجیب ایشان تأكید می‌كردند و رعایت آنچه را كه انسان آن را باید به طور متقن انجام بدهد. این افرادی كه در این فضاها هستند نسبت به این مسأله دچار مشكل می‌شوند، یعنی به جای اینكه دارای یك فكر صائب و حادّ، تیز، و یك نگرش متقن و دقیق در امور باشند به واسطه همین تذبذب و به واسطه همین این طرف و آن طرف را نگریستن و به واسطه این تشویشی كه در آنها به وجود می‌آید و به واسطه این تردیدی كه در آنها به وجود می‌آید، اینجا می‌بینیم كه از راه می‌مانند. فكر به این طرف و آن طرف هی كشیده می‌شود، یك فكر صائبی ندارند.

 و مهمترین چیز برای یك سالك فكر صائب است یعنی مستقیم، یعنی محكم، یعنی بدون تزلزل، یعنی بدون تردید، یعنی بدون اما و اگر. كسی كه همیشه در اما و اگر به سر می‌برد در جای خود همیشه توقف می‌كند و قدم از قدم برنمی‌دارد. آن شخصی حركت می‌كند كه فكرش صائب است، مستقیم است، چه كنم چه كنم در كارش نیست، هی این طرف بزند آن طرف بزند در كارش نیست، وقتی یك مطلب را نسبت بهش یقین پیدا كرد اطمینان پیدا كرد، دیگر هی نمی‌آید این‌طرف و آن طرف، خب برویم ببینیم آنجا چه خبر، برویم ببینیم آنجا چه خبر، حالا شاید آنجا هم یك خبری باشد شاید آنجا هم یك فیضی ببریم، شاید آنجا هم یك چیزی استفاده بكنیم، همین‌كه می‌گوید برویم ببینیم آنجا چه خبر، خراب شد! تمام شد! یعنی همه چیز ریخت به هم، تمام آن یافته‌ها همه به هم ریخت، آن استقامتی كه لازمه حركت است آن استقامت از او گرفته می‌شود، آن استقامت گرفته می‌شود.

 چرا می‌گویند در نماز انسان فكرش این طرف و آن طرف نرود، اول باید حالت اطمینان در او پیدا شود، حالت سكونت پیدا شود بعد نماز بخواند. این‌طور نیست كه آدم بیاید وضو بگیرد و سجاده پهن كند بعد بگوید اللَه اكبر. صبر كند یكی دو دقیقه صبر كند دو سه دقیقه صبر كند، وقتی كه آرامش پیدا كرد؛ از این طرف و آن طرف و ذهنش این طرف و آن طرف مستقیم شد، آن موقع بلند شود برای نماز خواندن. این برای همین است، چون با این حالت تشویش وقتی شما می‌گویی ایاك نعبد فایده‌ای ندارد، هیچ فایده‌ای ندارد انگار كه ضبط صوت گفته. اهدنا الصراط المستقیم نتیجه‌ای ندارد ضبط گفته، مثل یك روباتی كه انسان آن را كوك می‌كند شروع می‌كند و می‌آید تمام این كارها را انجام می‌خواهد خیلی‌ هم خوب و متقن با عبارت صحیح ولی چقدر به این روبات می‌رسد؟ فایده‌ای نمی‌برد و اندازه سر سوزنی تقدس و ارزش پیدا نمی‌كند، می‌اندازند كنار، كارش را انجام داد برود آنجا سر جای خودش، برود همان‌جا.

 این به خاطر همین است كه انسان همیشه با فكر صائب می‌تواند به سمت خدا برود نه با فكر مذبذب، نه فكر در حال تردید. بزرگان تمام سعی‌شان بر این بود كه ما را به این فكر صائب قرار بدهند، ذهن ما را مستقیم كنند، فكر ما را متقن كنند، تردید و اگر و شاید و حالا این چه طور می‌شود و حالا این آقا راست می‌گوید یا نمی‌گوید، اینها همه باعث توقفی است كه برای انسان پیدا می‌شود همین جا می‌ایستد. ده سال، پانزده سال، بیست سال هم بگذرد همان سابقی است نرفته جلو، نفسش از دنیا نبریده، فكرش نیامده این دنیا را كنار بزند و آن حق را ببیند. لذا در یك قضیه‌ای كه پیش می‌آید در یك امتحانی كه پیش می‌آید، در یك معزلی كه پیش می‌آید یك دفعه می‌بینی همه رفتند این‌طرف.

 ایشان فرمودند در یك قضیه‌ای كه پیش آمد، غیر از چند نفر دستشان را این‌طوری كردند غیر از چند نفر، تمام رفقای ما دلشان لرزید، و حتی خیلی‌ها در نقطه مقابل قرار گرفتند امثال همین افرادی كه عرض كردم، در نقطه مقابل قرار گرفتند. چرا دل می‌لرزد؟ چون از اول صائب نیست، محكم نیست بگوید همین است و غیر ازاین نیست، نه! وقتی نیست، آقا جمعیت را ببین، خب مگر می‌شود اینها خلاف كنند، آقا علما را ببین مگر می‌شود اینها چیز كنند یعنی تو فقط راست می‌گویی، خب اینها همه اشتباه می‌كنند؟ فقط شما راست می‌گویی؟ اینها همه خطا می‌كنند، شما فقط حرفت درست است.

 ببینید اینها از كجا پیدا می‌شود؟ از همان تردیدهای قبل، از همان تذبذب‌های قبل، از همانی كه از اول درستش نكردیم، از همانی كه از اول آن را به حساب و به كتاب نیاوردیم، آن جا می‌آید تا وقتی‌كه این رودخانه آرام است، این بستر آرام است خب مشكلی پیش نمی‌آید و دعای سمات می‌خوانیم و نمی‌دانم فرض بكنید كه شب‌ها دعای ابوحمزه و گریه می‌كنیم و خودمان هم وقتی دعا می‌خوانیم اشك از چشممان می‌آید. اینها را من با چشم خودم دیدم! خودمان هم وقتی دعا می‌خوانیم اشك از چشم می‌آید، اما اینها همه چیست؟ هنوز امتحان نیامده، هنوز مسأله‌ای كه باعث این تلاطم دل و تلاطم نفس و فراز و نشیب است نشده، زمانه دارد آرام پیش می‌رود، مسائل دارد آرام پیش می‌رود، مطلب خاصی نیست، یك خروش و جنبه اجتماعی وجود ندارد، همه سرشان به كار خودشان است، خیلی خب ما هم همین‌طور مثل بقیه، سرمان به كار خودمان است می‌آییم و می‌رویم و دعا می‌خوانیم و مجالس خودمان را داریم، ذكر خودمان را داریم و تصور می‌كنیم داریم حركت می‌كنیم ولی داریم درجا می‌زنیم. یك‌

 دفعه آن امتحان پیش می‌آید، آن امتحانی كه با حركت نفس به آن سمت می‌خواند، امتحان هم برای همین است دیگر، اصلا امتحان یعنی چیزی می‌آید كه انسان را باید عبور بدهد، انسان را باید بگذراند و از یك مرحله به مرحله دیگر ببرد اصلا امتحان معنایش این است.

 چه كسانی در این امتحان قبول می‌شوند؟ آنهایی كه رفتند درس خواندند نه به جای درس خواندن رفتند در پارك و فوتبال بازی كردند، كسی كه رفته خب موقع امتحان هم نمی‌تواند مسأله را جواب بدهد، از عهده امتحان هم نمی‌تواند بربیاید. آن كسی كه رفته شب تا صبح درس خوانده، آن كسی كه رفته به جای بازی و فیلم تماشا كردن و تلویزیون و این حرف‌ها سرش در كتاب بوده او می‌تواند این سوالها را فردا جواب بدهد، اما آن كسی كه این كار را نكرده نمره نمی‌آورد، فایده‌ای ندارد. وقتی آن امتحان پیش آمد آن حركت و مسائل پیش آمد، در اینجا چون این دارای یك نفس صائب است كه بگوید همین است و غیر از این نیست، هر كسی بیاید بگوید من از جایم تكان نمی‌خورم، تمام دنیا بیاید بگوید یك طرف من این طرف ایستادم یقین می‌كنم كه نمی‌كنم، چون در یك همچنین مرحله‌ای نیست؛ خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت باش، می‌رود به همان سمت و طرفی كه دل به آن طرف گرایش دارد.

 بعد از پیغمبر چه شد، چی شد بعد از پیغمبر؟ تا وقتی كه زمان پیغمبر بود همین زمینه آرام بود، صاف بود یك مرتبه یك تلاطم و موجی افتاد، شهادت پیغمبر و از دنیا رفتن، وقتی كه این پیدا شد یك دفعه افراد همه گفتند وای پیغمبر رفت! پیغمبر فوت كرد فوت كرد! خب پیغمبر فوت كرد كه فوت كرد، حالا اگر شما بودید چه می‌گفتید: خب فوت كرد، او هم مثل افراد دیگر باید فوت كند البته شهید كردند پیغمبر را فوت ایشان فوت عادی نبود، پیغمبر را با سم شهید كردند ولی خب پیغمبر علی كل حال فوت كرد دیگر. خیلی خب! حالا كه پیغمبر فوت كرد خدای پیغمبر هم فوت كرد با پیغمبر خدا هم رفت در زمین، نه بابا! خدا سرجایش است‌ الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى‌ طه، ٥ پیغمبر رفت بدنش رفت. ولی شما كه یقین داری شما كه جریان غدیر را به یاد داری، شما كه هزار دفعه از پیغمبر شنیدی كه وجود باقی من پس از من در این شخص تجلی می‌كند. شما كه این همه راجع به علی از زبان پیغمبر شنیدی، شما در یك حالت استقامت و اتقان از نفس قرار گرفتی؛ وقتی كه حركت می‌كنند به سمت سقیفه، گله گله دارند می‌روند آنجا تا اینكه آنجا نمی‌دانم خلیفه درست بكنند شما چی می‌گویی؟ شما چشمت به جمعیت است یا نه؟ همین طور هرهر نگاه می‌كنی، هی! یابوها را ببین، گاو و گوساله است كه دارد می‌رود سقیفه! هیچ تكان نمی‌خوری، چرا؟ متقن، بدون تذبذب و محكم روی آن چیزی كه‌

 انباشته كردی الان قرار داری. اگر به جای یك سقیفه هزار تا سقیفه هم درست شود همان است تكان نمی‌خورد این‌طرف و آن‌طرف نمی‌رود این مال چیست؟ آنجا كار را درست كردی، در زمان پیغمبر این بنا را چیدی، در زمان پیغمبر آمدی و خودت را در این جایگاه قرار دادی، یك سقیفه دو تا سقیفه، ده تا سقیفه هم درست بكنند، خب بكنند به من چه مربوط است؟ وقتی قرار باشد همه سم بخورند چرا من بروم لیوان سم را بخورم بگذار بقیه بخورند. وقتی قرار است یك ماری بیاید همه را نیش بزند چرا من دستم را ببرم در دهانش، بگذار بقیه را نیش بزند، وقتی من می‌دانم این سمش از بین می‌برد، مگر مریض هستم، مگر دیوانه هستم، توجه كردی؟

 این افرادی كه رفتند به سمت سقیفه همه اینها معاند نبودند، معاند یك عده خاصی بودند. اینها افرادی بودند كه راه خودشان را در زمان پیغمبر متقن نكردند، از این فرصت استفاده نكردند كه مسیر خودشان را محكم كنند، حالا كه پیغمبر از دنیا رفت حالا دیگر در سرشان نزنند چه كنم چه كنم، وقتی مردم رفتند ای‌داد رفتند دیگر، همه مردم رفتند مسأله‌ای نیست حالا رفتند دیگر، ما هم بالاخره ما هم نمی‌توانیم یك نفر، یك دست كه صدا ندارد، حالا بلند شود بیاید و بخواهد با اینها مقابله كند و شیطان می‌آید و زن و بچه هم می‌شوند و رفیق و غیر رفیق و همسایه هم ضمیمه و آدم را دیگر می‌كشانند پشت سر همانهایی كه انتخاب كردند. دیگر نمی‌گویند برو آنجایی كه خانه وحی است، به آنجا نمی‌كشانند. اما اگر مثل سلمان بودی، اگر مثل عمار بودی، اگر مثل مقداد و عرض كنم كه اباذر و اینها بودی آنها نه محكم می‌ایستند، سفت و به ریش همه خلائق می‌خندند، برو آقا جان چی دارید می‌گویید، چی دارید می‌گویید.

 گاهی برای انسان این اتفاق می‌افتد! آدم می‌بیند عجب این حرفی كه می‌فهمد آخر چرا بقیه نمی‌فهمند، چرا نمی‌فهمند؟ من یك وقت به این قضیه مبتلا شده بودم، بعد حالا حوصله نداریم دیگر دوباره یاد خاطرات مكدِّر بیفتیم و اینها واقعا می‌گفتم چرا این چیزی كه من می‌فهمم نمی‌فهمند، چرا بقیه نمی‌فهمند، یعنی گیر كرده بودم. آخر یك وقتی آدم یك معمایی می‌گوید، یك وقت یك مسأله مشكلی، یك وقتی نمی‌دانم این معادله درجه دو و سه می‌خواهیم حل كنیم. این كه دو دو چهارتاست چرامی‌گوید هفت تا، آخر مگر دو دوتا می‌شود هفت تا؟ می‌گوید نه هفت تا، عجب! نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد واللَه همین دو چیز عصر جمعه و دعای سمات می‌خواند، چرا نمی‌فهمد؟

 آن زمان كه زمان مرحوم آقا بود نیامد خودش را متقن كند، نفس خودش را متقن كند، بسازد خودش را، نتیجه‌اش چه می‌شود؟ نتیجه‌اش این می‌شود وقتی شرایط تغییر پیدا می‌كند، راههای دیگری‌ برای انسان [پیدا می‌شود] آن راهها می‌آید جلو و انسان خب باید به خدا پناه ببرد. اینجاست كه مرحوم آقا خیلی تأكید روی این مطلب داشتند، بسیار بسیار تأكید كه آنچه را كه به شما گفته می‌شود بگیرید و به همان هم عمل كنید و هی به این‌طرف و آن‌طرف نگاه نكنید. امروز بنزین گران شد، فردا آبغوره ارزان شد، امروز نمی‌دانم. اینها همه چیزهایی است كه می‌آید ذهن را از آن مسیری كه هست [می‌آورد بیرون‌].

 امروز در آن طرف دنیا دعوا شد در آن طرف دنیا صلح شد. نه دعوایش به درد من می‌خورد نه صلحش چیزی گیر من می‌آید، هیچ كدام! فقط تنها نتیجه‌اش این است كه ذهن من آلوده می‌شود، ذهن من آشفته می‌شود و ذهن من از آن حدّت و از آن اتقان و از آن إحكام و از آن صلابتی كه لازمه برای حركت است ساقط می‌شود به واسطه همین مسائل.

 خیلی ایشان روی این مطلب دقت داشتند و من می‌توانم در اینجا اعتراف كنم و اقرار كنم كه آن مطالبی كه ایشان در آن زمان می‌فرمودند برای این زمان ما گفتند، برای همین كه ما الان هستیم. آن موقع حرف الان ما را می‌زدند، گرچه خب در آن موقع در جای خودش هم مسائل بوده، ولی از هیچ زمان و از هیچ موقع تمسك به مطالب آنها از این زمان اهمیت بیشتری ندارد. انسان همانی كه آن بزرگان گفتند، همان مطالب، همان روش، همان تفكر و همان عمل و همان سیره، همان ها را بگیر و به چیزی هم كار نداشته باشد كه در این دنیا چه می‌گذرد و فلان می‌گذرد. برویم ببینیم آن طرف دنیا چه می‌گذرد، آن طرف چه خبر، این طرف همین است، یك روز قهر است یك روز آشتی است، یك روز جنگ است یك روز صلح است. یك روز آن می‌گوید بالای چشمت ابروست، تفنگ‌ها را بزنید، یك روز آن می‌گوید نه آقا زیر ابروت چشم است. می‌گوید خب حالا دیگر همه بیایید با هم صلح كنیم و با هم چه كنیم. دنیا همین است به همین وضع می‌گذرد، ما چرا همراه اهل دنیا در دنیا حركت كنیم؟ ما چرا قافیه را ببازیم، ما چرا كه یك همچنین گوهری دستمان آمده از دست بدهیم، حالا دست دیگران نیامده انجام می‌دهند خب خودشان می‌دانند. دست ما كه آمده، چرا كوتاهی كنیم خیلی است ها! دست ما آمده دیگر بسم اللَه همین كتاب‌های مرحوم آقا مگر چیست؟ همین سخنرانی‌هایی كه اینها كردند خب همین است دیگر همین كه دست ماست، همین مطالب است.

 بنده قسم می‌خورم در اینجا كه در بسیاری از مواردی كه برای من ابهام پیش می‌آید، تردید پیش می‌آید همان مطالب مرحوم آقا و همان طرز تفكر مرحوم آقا فقط آمده و دست مرا گرفته و خلاصه راه و روشی برای خود انتخاب كردیم. یعنی الان هم من در همان فضا حركت می‌كنم، صاف مرحوم آقا را می‌آورم در كنار خودم، كه اگر ایشان الان بودند چه می‌كردند و چه تصمیمی می‌گرفتند؟ بالاخره من ایشان را می‌شناسم دیگر، من پسرشان هستم، كسی نمی‌تواند بگوید من خبر ندارم، من بالاخره می‌دانم چه خبر است. می‌آورم در كنار خودم كه اگر ایشان بودند راجع به این قضیه چه می‌كردند، راجع به این مسأله چه رأی می‌دادند راجع به این انتخاب چه انتخابی می‌كردند؟ و بعد می‌بینم نه همان است درست است مسأله. و گذشت زمان هم صحتش را به اثبات می‌رساند و رسانده، توجه می‌كنید؟ خب این چیست؟

 این همان گوهری است كه گذشتگان این گوهر را در اختیار ما قرار دادند دیگر. اینهایی كه آمدند زحمت كشیدند و كتاب نوشتند، اینهایی كه گفتند اگر تمام اعضای بدن مرا قطعه قطعه كنند یك خط از آنچه را گفتم دست برنمی‌دارم، خب اینها آمدند این مطالب را در اختیار ما قرار دادند و ان‌شاءاللَه امیدواریم كه خداوند توفیق عمل به اینها و متابعت از این رهنمودها و این برنامه‌ها و مبانی نورانی را به همه ما خداوند ان‌شاءاللَه عطا كند.

## اللَهم صلی علی محمد و آل محمد [قم/ سخنرانی روز عید غدیر ١٤٣٦]

 أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم‌

 بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحیم‌

 و صلَّی اللَه عَلَی سیدنا و نبینا أبی‌القاسم مُحَمّدٍ

 وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ‌

 قال اللَه الحكیم فی كتابه الكریم:

 الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّباتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِي كانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ‌ الأعراف، ١٥٧ صلواتی ختم كنید.

 در این آیه خداوند صفات مؤمنین واقعی را كه به پیامبر ایمان آورده‌اند و در راستای آن ایمان پایداری كرده‌اند را بیان می‌كند. می‌فرماید: مومنین كسانی هستند كه متابعت می‌كنند از آن پیامبری كه از طرف ما فرستاده شده است، و امّی است یعنی درس نخوانده است، و او را در تورات و انجیل نام بردیم و از او یاد كردیم. این پیامبر به معروف آنها را امر می‌كند و از منكر برحذر می‌دارد، از كار ناشایست برحذر می‌دارد؛ طیبات را برای آنها حلال می‌كند و خبائث را حرام؛ و ثقل و ضیق را از آنها برمی‌دارد و غل‌هایی كه بر گردن آنها افتاده است، آنها را یكی پس از دیگری می‌گشاید. حال كسانی كه ایمان بیاورند به این پیامبر و او را تعزیر كنند، كمك كنند، یاری كنند و به دنبال آن نوری باشند كه با او فرستاده شده است، این‌ها از جمله رستگاران هستند.

 امروز روز عید غدیر است، روز ابراز و اظهار و نصب ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. ما از ولایت و مفهوم و پیام غدیر، چقدر متوجه شده‌ایم؟ راجع به این پیام تفسیرهای مختلفی شده است. خب بعضی مثل اهل تسنن قائلند به این‌كه فقط روز عید غدیر، یك روز و یك واقعه تاریخی است كه اگر حالا انكار نكنیم كه بقیه انكارش هم می‌كنند پیغمبر آمد راجع به اهل بیت خود به مردم توصیه كرد: حال كه من از این عالم می‌روم مواظب آنها باشید، بالاخره این‌ها منتسبین به من هستند، این دختر من است، او داماد من است، این‌ها نوه‌های من هستند، فقط در همین حد و بیش از این پیام دیگری ندارد.

 بعضی‌ها از خود اهل تسنن پا را از این فراتر گذاشتند و گفته‌اند كه چطور ممكن است كه یك پیغمبر با این خصوصیات و با این فضائل و مكارم، ده‌ها هزار نفر را جمع كند در آن بیابان و بعد یك هم‌چنین مطالبی را بیان كند، افراد عادی هم‌چنین كاری را نمی‌كنند؛ حال چه رسد به این‌كه پیامبری‌ این‌چنین، این‌گونه سخن بگوید و این عمل را انجام بدهد. منظور این است كه در مسائل دینی به یك هم‌چنین فردی مراجعه كنید و امور خود را از او بپرسید. چطور این‌كه در خود زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام این مسأله انجام می‌شد، خلفا می‌آمدند در مسائل خودشان، در گرفتاری‌ها و مشكلات به أمیرالمؤمنین علیه‌السلام مراجعه می‌كردند، در قضاوت‌هایی كه می‌كردند و چه بسا اشتباه بود و أمیرالمؤمنین به داد آنها می‌رسید. و بارها شنیده شد كه خلیفه اول و خلیفه دوم، سخن به مدح أمیرالمؤمنین می‌گشودند و نسبت به آن حضرت ابراز تكریم می‌كردند، و خب چاره‌ای هم نداشتند، چون بالاخره آن كسی كه می‌تواند گره از مشكلات بردارد تنها شخص شخیص أمیرالمؤمنین بود. در خیلی از مسائل، مثل مسائل فقهی، مسائل علمی، افرادی كه از جاهای مختلف می‌آمدند و از ادیان مختلف بودند و مباحثاتی كه می‌كردند هیچ‌كدام از این‌ها، از عهده برنمی‌آمدند و فقط أمیرالمؤمنین علیه‌السلام پاسخگو بود. خب این را همه می‌دیدند و در مرآی و منظر همه بود.

 آن شخص می‌آمد و می‌گفت خلیفه پیغمبر كیست؟ می‌گفتند كه این شخصی كه در این‌جاست. می‌آمد و می‌دید خلیفه اول است. سؤال می‌كرد و در جواب می‌ماند و نمی‌توانست پاسخ بدهد. أمیرالمؤمنین به داد او می‌رسید، بی‌هیچ‌گونه ادعا و بی‌هیچ‌گونه ابراز و بدون هیچ‌گونه مقام اثبات، مطالب را حضرت می‌فرمود و بعد سرش را می‌انداخت پایین و می‌رفت در منزل خودش و كاری به كسی نداشت. خب طبعا باید یك هم‌چنین فردی مورد تكریم قرار بگیرد و نسبت به او اظهار تواضع و تزلزل و فروتنی بشود.

 این هم تفسیر دیگری از این واقعه‌ای كه اتفاق افتاد، كه البته امروزه هم یك هم‌چنین تفسیری از واقعه غدیر مطرح است. خیلی‌ها می‌گویند منظور پیغمبر این است كه در مسائل دینی خودتان، راجع به جهنم و بهشت خودتان، راجع به تكالیف خودتان، راجع به امور دینی، امور اخلاقی و راجع به تربیت و تزكیه باید به یك هم‌چنین فردی مراجعه شود. خب این حرف تا حدودی صحیح هم هست، البته در صورتی كه طرد طرف دیگر را نكند و بخشی از واقع را بخواهد بیان كند، نه تمام واقع را.

 به طور كلی پاسخ مطالب بایست به صورت منطقی داده شود. اگر یك مطلبی راجع به یك قضیه‌ای گفته می‌شود یا یك واقعه‌ای یا یك برداشتی می‌شود، گرچه آن برداشت اشتباه است، مقتضای فضای علمی و جامعه علمی و منطقی این نیست كه با درشتی و با طرد و تضییق، پاسخ برای مسائل داده شود؛ بلكه باید نسبت به مسائل، پاسخ‌های علمی و منطقی داده شود.

 اسلام و مكتب تشیع مكتب منطق است، نه مكتب درشت‌گویی و درشت‌خویی و ایجاد جوّ نامناسب، این خارج از مكتب تشیع است و رسم بزرگان دین بر این نبوده است.

 و بعضی تفسیر دیگری می‌كنند از این واقعه غدیر و آن، این است كه خلافت و حكومت باید بعد از پیغمبر به این فرد منتقل بشود. كاری نسبت به مسائل علمی و دینی و پرسیدن مسائل و این‌ها ندارند، كاری به این‌كه این قضیه مربوط به تربیت و تزكیه و رشد و تربیت نفوس و به دست گرفتن مصالح و مفاسد فرد است ندارند، به دنبال این هستند كه آن حكومت و خلافت و امر و نهی كه در زمان رسول خدا به واسطه آن حضرت، در میان امت ساری و جاری بود، با ارتحال پیغمبر این منصب و این موقعیت به این فرد باز می‌گردد. این معنا و مفهوم و پیام غدیر است.

 یعنی چنانچه در زمان رسول خدا، حاكم اسلام و حاكم مجتمع خود شخص پیغمبر بود، پیغمبر دستور برای انجام فلان مطلب را می‌داد، دستور برای فلان توقف را می‌داد، نامه به این طرف و آن طرف می‌نوشت، سلاطین را به راه حق و راه راست دعوت می‌كرد، دستور برای جنگ می‌داد، مصالحه می‌داد، به طور كلی زمام امور مسلمین و اجتماع در زمان پیغمبر بر عهده آن حضرت بود، همین مطالب كه ما امروزه در اجتماعات مشاهده می‌كنیم، این مسأله به شخص أمیرالمؤمنین علیه‌السلام منتقل می‌شود و این همان معنای رائج و دارج و متعارفی است كه ما در میان خود مشاهده می‌كنیم.

 یعنی وقتی‌كه در واقعه غدیر مراجعه می‌كنیم و من كنت مولاه فهذا على مولاه‌ را از رسول خدا می‌شنویم و آنچه را كه تا به‌حال شنیدیم اقتضای همین را می‌كند كه امر و نهی به دست من بود، امور اجتماع به دست من می‌گذشت، از این به بعد به دست پسرعم من و دامادم علی بن أبی‌طالب است. البته خب بعضی‌ها یك مقداری مطلب را بهتر و عمیق‌تر متوجه می‌شوند و می‌گویند كه مسأله انتصاب أمیرالمؤمنین، یك مسأله انتصاب عادی نیست كه یك وزیری بیاید و یك معاون برای خودش منصوب كند، یك رئیس جمهوری بیاید و برای خودش یك وزرایی را منصوب كند. تا دیروز این فرد مثل سایر افراد در خیابان راه می‌رفت و كسی جواب سلامش را هم نمی‌داد، حالا امروز به واسطه انتصابی كه شده، همه تا نود درجه جلویش ركوع و سجود هم به جای می‌آورند! خب این انتصابات، انتصابات اعتباری است كه ممكن است حالا براساس یك مبنایی باشد و ممكن است اصلا مبنا نداشته باشد. راحت و دیگر راحت‌تر!

 خب این مطلب به این كیفیت در واقعه غدیر نبوده است، بلكه در واقعه غدیر براساس ملاك بوده است. انتصاب پیغمبر گرچه از ناحیه پیغمبر است ولی براساس یك ملاك است، كه آن ملاك، ربط است. همان‌طوری كه خود رسول خدا ربط با پروردگار داشت، انتصاب أمیرالمؤمنین هم براساس این‌ ربط صورت گرفته است. یعنی از ناحیه پروردگار، حضرت موظف شدند بر این‌كه این مسئولیت را انجام بدهند چطور این‌كه در آیه شریفه است‌ يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ‌ المائدة، ٦٧ ای پیامبر از طرف پروردگار تو باید این مطلب را بگویی نه از طرف خودت، بلغ ما انزل اليك من ربك‌، پروردگارت گفته این كار را بكن، پروردگارت به تو دستور داده كه این رسالت را انجام بده و این مطلب را به مردم ابلاغ كن.

 این‌ها مطالب مختلف و تفسیرهای مختلفی است كه از این واقعه به عمل آمده است. اما حقیقت قضیه چیست؟ یعنی واقعا رسول خدا در روز غدیر به دنبال چه مطلبی می‌گشت؟ و چقدر مسأله مهم بود تا این حد كه خدای متعال پیغمبرش را تهدید كند، كه اگر تو این كار را انجام ندادی تمام كارهای بیست و سه ساله‌ات را، همه را بر هوا می‌فرستیم، آیه این را می‌گوید. تمام زحمات بیست و سه ساله‌ات را پوچ می‌انگاریم و تمام كارهایی كه در این بیست و سه سال انجام دادی، همه را محو می‌كنیم و همه را به دیوار می‌زنیم‌ وان لم تفعل فما بلغت رسالته‌، كأنّ اصلا هیچ كاری انجام نداده‌ای! این چه قضیه‌ای بوده است كه پیغمبر تا این حد مورد عتاب و خطاب قرار گرفته است و رسول خدا به این كیفیت از طرف پروردگار با این عبارت‌های غلاظ و شداد مأمور شده است كه این را انجام بدهد.

 خب حال كه اهل تسنن و برادران عامی ما به این مسأله ملتزم نشده‌اند طبق آیه شریفه بدون عناد و بدون چشم‌پوشی از واقعیات و بستن چشم به روی واقعیات، همان‌طوری كه خب خیلی از این‌ها اعتراف كرده‌اند و این مطلب را نپذیرفتند و ولایت أمیرالمؤمنین علیه‌السلام را نپذیرفتند و واقعه غدیر را حمل بر مسائل دیگر می‌كنند مثل توصیه پیغمبر به اهل بیتش؛ بسیار خب! آنها هم می‌گویند ما اهل بیت پیغمبر را دوست داریم و تكریم می‌كنیم و احترام می‌گذاریم، خب راست هم می‌گویند و این كار را هم انجام می‌دهند، غیر از معاندین خودشان، بقیه به اهل بیت پیغمبر احترام می‌گذارند. الان عده كمی هستند كه این‌ها از نواصب و جاهلین هستند و مخالف و معاند با اهل بیت، ولكن بقیه نه، این‌طور نیست، اسماء بچه‌هایشان را اسماء ائمه می‌گذارند. اصلا در بسیاری از این ممالك اسلامی و ممالك عربی، برای موالید ائمه مجالسی می‌گیرند، شیرینی می‌دهند، و توسل می‌جویند و نذر می‌كنند.

 خب این‌ها چیزهایی است كه معمول و مرسوم است، ولی صحبت در این است كه ولایت أمیرالمؤمنین را نپذیرفته‌اند و آنچه را كه مورد نظر پیغمبر است نپذیرفته‌اند. این‌كه پیغمبر آمد و این مطلب را با این غلاظ و شداد بیان كرد، معنایش این است كه این افراد به طور كلی اصل رسالت پیغمبر را قبول ندارند. چرا؟ چون ابلاغ این مسأله و رساندن این مسأله به مردم مساوی است با اثبات رسالت‌ پیغمبر و نفی این مطلب مساوی است با نفی رسالت پیغمبر. اگر این رسالت را انجام دادی، به رسالت خود در این بیست و سه سال عمل كردی؛ و اگر این رسالت را انجام ندادی، این بیست و سه سالت بر هوا رفته است.

 پس كسی كه واقعه روز غدیر را بر آن مبنا و بر آن مسیر و بر آن هدف و بر آن ذهنیتی كه پیغمبر، براساس آن ذهنیت و براساس آن هدف و براساس آن دستور از ناحیه پروردگار نپذیرد، خود پیغمبر را نپذیرفته است. دو دو تا چهار تا، خیلی واضح و خیلی آشكار، نیاز به رمل و اسطرلاب و معما ندارد. چون رسول خدا تبلیغ ولایت أمیرالمؤمنین و این رسالت را مساوی با همان رسالت خود در میان مردم قلمداد می‌كند.

 حال سوال این است كه آیا منظور از این واقعه غدیر فقط حكومت است؟ یعنی یا علی! بعد از من خلیفه تو هستی، باید بیایی در میان مردم حكومت كنی، امر و نهی كنی و این‌طور كنی، آن‌طور كنی، خب این چه اشكال دارد یك كسی دیگر بیاید این كار را انجام بدهد؟ آدم خوبی هم باشد، نمی‌گوییم آدم معاندی باشد مثل آن‌هایی كه آمدند و چه كردند و چه كردند و برای تثبیت خلافت خودشان، حاضر شدند تا آنجایی پیش بروند كه دختر پیغمبر را بین در و دیوار تكه تكه كنند. توجه كردید؟

 نه! حالا ما نمی‌گوییم مثل آنها، یك آدمی بیاید، یكی از صحابه بیاید، فرض كنید مثل سعدبن‌عبادة، مثلا یك فرد عادی بیاید بگوید كه من حكومت را به دست می‌گیرم، امیرالمؤمنین هم باشد، مخلص أمیرالمؤمنین هم هستیم، اصلا أمیرالمؤمنین را می‌آوریم امام جماعت می‌كنیم و پشت سرش هم نماز می‌خوانیم، نه مخالفتی می‌كنیم نه هیچی، دستورات دین را هم از أمیرالمؤمنین می‌پرسیم. نمی‌دانم آیا متنجس، مُنجِّس هست یا نیست؟ فرض بكنید كه آیا فلان شك در حال احرام، اخلال به آن وارد بشود، حكمش چیست و كفاره‌اش چقدر است و امثال ذلك. مسائل‌مان را می‌پرسیم، مگر الان ما این كار را نمی‌كنیم؟ هر كسی بلند می‌شود از یك مرجعی رساله را می‌گیرد می‌گذارد در طاقچه و در قضایا و مسائل باز می‌كند و می‌بیند. حالا آن مرجع حاكم است؟! ده تا صد تا حاكم كه نداریم یك حاكم بیشتر نداریم. هر كسی برای خودش یك مقلَّدی دارد و از او تقلید می‌كند، یك مرجعی دارد كه به او مراجعه می‌كند، او می‌گوید آن مرجع بهتر است، او می‌گوید آن مجتهد اعلم است، و نه دعوایی است و نه با هم [مخالفت‌] می‌كنند. ممكن است دو تا شریك با همدیگر دو تا رساله مختلف داشته باشند، این از یكی تقلید بكند، این می‌گوید من این را اعلم می‌دانم، او می‌گوید من آن را اعلم می‌دانم، ولی در مسائل با همدیگر كنار می‌آیند، چون كنار نیایند به ضررشان است و باید در این‌جا و در آن مسائل‌

 حساس اختلافات را كنار بگذارند و چه مسأله‌ای حساس‌تر از این مسائل! توجه می‌فرمایید؟

 خب در آن زمان هم همین‌طور بود افراد می‌آمدند، چه اشكال داشت یك نفر مانند مهاجرین یا مثل انصار بیاید حكومت كند؟ یعنی واقعا ما باید به این مسأله برسیم، باید ببینیم، این افرادی كه به فهم‌های مختلف از این قضیه رسیده‌اند چه عاملی باعث شده است؟ چه باعث شده كه آنها به این نتیجه برسند؟! این مسأله جای حرف است. آیا واقعا به قضیه غدیر آن‌طوری كه باید و شاید پرداخته شده است و چه پیامی در این قضیه غدیر برای افراد وجود دارد؟

 واقعا اگر ما الان همین زمان خودمان را در نظر بگیریم، چرا راه دور برویم. امام زمان‌ ارواحنا له الفداه‌ آیا الان در میان ما هست یا نیست؟ هست. ما ایشان را می‌بینیم؟ نه خیر! حالا كه نمی‌بینیم كافر هستیم؟ حالا كه نمی‌بینیم مرتد هستیم؟ حالا كه نمی‌بینیم دین نداریم؟ نه! ما قابلیت برای رؤیت آن حضرت را تا به حال نداشته‌ایم، خدا هم از دیدگان ما غائب كرده تا در موقع مقتضی خودش ظهور كند و آنچه را كه در شأن امامت و در شأن ولایت اوست آن را انجام بدهد.

 بسیار خب حالا فرض بكنید كه أمیرالمؤمنین مثل امام زمان، بالاتر از امام زمان هم هست، دیگر این‌كه پدر امام زمان هست. أمیرالمؤمنین علیه‌السلام در منزل خودش نشسته همان‌طوری كه الان امام زمان در غیبت هستند، افراد دیگر هم می‌آیند به مسائل‌شان می‌رسند، به نماز و روزه‌شان می‌رسند، به خمس و زكاتشان می‌رسند، به حج‌شان می‌رسند، به این مطالب می‌رسند، مگر الان این‌طور نیست؟ خیلی خب حالا چه اشكال داشت در زمان پیغمبر هم مسأله به همین كیفیت بود؟! پیغمبر بیاید بگوید این علی در خانه بنشیند، وقت خودش را به این كار را بكن آن كار را نكن، نمی‌دانم جنگ برو و صلح بكن و نامه به این و نامه به آن بدهد، نگذراند و بنشیند افراد را تربیت بكند، كاری كه امام صادق علیه‌السلام كرد، كاری كه امام باقر علیه‌السلام كرد.

 مگر امام باقر به حكومت رسید؟ مگر امام صادق علیه‌السلام به حكومت رسید؟ این‌ها در تحت چه حكومتی بودند؟ در تحت حكومت كفر مگر نبودند، حكومت منصور دوانیقی حكومت عادلانه و اسلامی بود؟ حكومت هارون الرشید و حكومت مامون، حكومت اسلامی بود؟ هان! یا این‌ها ائمة الكفر بودند، ائمه ظلم بودند، خب در عین حال امام هم در بین ایشان بودند. امام رضا در تحت چه حكومتی زندگی می‌كرد؟ هشت سال از آخر سن امام موسی بن جعفر در زندان همین حكام گذشت. از این زندان به آن زندان، من سجن الى سجن‌، بعضی‌ها دوازده سال می‌گویند، بعضی‌ها حداقل هشت سال می‌گویند، حالا شش سال هم گفته شده است. خب آن كسی كه موسی بن جعفر را به زندان می‌اندازد، آن حاكم اسلام است؟ شما اسم او را حاكم اسلام می‌گذارید؟ حالا بیاید فرض بكنید كه نماز هم بخواند، نماز جمعه هم بخواند، بالای منبر هم برود، بیاید در مدینه كنار قبر پیغمبر بایستد و دستش را بگذارد و یابن عم هم بگوید، ای پسر عمو. این‌ها خودشان را پسر عمو می‌دانستند!! اما بیاید از آنجا و موسی‌بن جعفر را حبس كند و بیاندازد زندان، اول بصره، بعد كجا و كجا، بعد هم زندان آخر كه چه بر سر موسی بن جعفر آمد، كه از خدا تقاضای مرگ كرد در این زندان. خب اینها حكام اسلام بودند؟

 خب الان هم همین‌طور، چه اشكال دارد كه همین وضعیتی كه الان برای ما هست، نماز می‌خوانیم، روزه می‌گیریم، حج می‌رویم، كار انجام می‌دهیم، امام زمان علیه‌السلام هم در پس پرده غیبت هست و هر كسی هم به تكالیفش عمل می‌كند، مشكلی هم پیش نمی‌آید، این شخص، این مجتهد را اعلم می‌داند و از او تقلید می‌كند، این هم این را اعلم می‌داند و از او تقلید می‌كند، چه مسأله‌ای در این‌جا هست كه پیامبر به خاطر او باید از طرف خدا این را ابلاغ كند: ای مردم این قضیه شوخی نیست! این قضیه قضیه‌ای است كه اگر انكار بكنید من را انكار كردید.

 خب همین وضعیت را ما الان داریم، همین موقعیت را ما الان داریم. الان امام زمان علیه‌السلام در میان ما هست، كه همان واقعه غدیر را بگوییم در امروز اتفاق افتاد و باید با آن حضرت بیعت كنیم! خب امام زمانی كه در كار نیست، در پس پرده غیبت است، اعمال و رفتار ما چه؟ آیا این‌ها باطل است! پس همه ما كافر هستیم و خلاصه فی‌امان‌اللَه، دیگر هیچ نتیجه‌ای مترتب نیست، ما چه تقصیر داریم؟

 من در همان زمان سابق وقتی كه مرحوم آقا رضوان اللَه علیه آن كتاب معروف خودشان را می‌نوشتند، یك روز با ایشان یك صحبتی داشتم راجع به این قضیه مسأله وجوب نماز جمعه، كه از همان زمان بنده نظرم بر این بود كه نماز جمعه واجب عینی و تعیینی است و اختصاصی به زمان پیامبر یا ائمه یا به زمان حكومت اسلام ندارد، حتی در زمان فرض كنید كه حكّام ظالم و سلاطین ظالم، در همه جای دنیا در صورت وجود شرایط باید انجام شود.

 اگر یك عده الان در استرالیا باشند باید نماز جمعه بخوانند و نه اینكه حالا حتما فرض كنیم كه باید در یك بلد اسلامی باشد و در یك جایی كه حاكمش هم حاكم اسلامی است و حكومت اسلامی داشته باشد، نه خیر! در همه جا نماز جمعه واجب عینی و واجب تعیینی است اگر شرائط اجتماع پیدا كند با تعداد هفت نفر و حتی پنج نفر هم می‌توانند نماز جمعه بخوانند. كه یك نفر بتواند خطبه‌ای بخواند، نصیحتی بكند، كلام اخلاقی بگوید و سخنی بگوید واجب است كه آنها به جای نماز ظهر نماز جمعه بخوانند. بنده از زمان خود مرحوم آقا رضوان‌اللَه علیه یك هم‌چنین مطلبی به نظرم می‌آمد و بعدها هم كه خب با ایشان راجع به این زمینه صحبت كردیم.

 مطلبی كه بنده آن زمان یادم است گفتم كه، واقعا اشكال بنده در این مسأله این است، واقعا این مطلب به این كیفیت می‌شود مطرح بشود؟! كه همین مسأله را در رساله وجوب صلاة جمعة بنده در پاورقی‌ها آورده‌ام و رفقا در آنجا می‌توانند مراجعه كنند. جدا اگر مسلمین كه الان در این زمان متولد می‌شوند و رشد و نمو پیدا می‌كنند، این‌ها چه گناهی كردند كه در زمان ائمه به دنیا نیامدند؟ خیلی خب یكی در زمان امام رضا علیه‌السلام به دنیا می‌آید، در شهر مدینه در جوار حضرت در آنجا زندگی می‌كند و می‌تواند به حضرت دسترسی پیدا كند و سوال كند؛ یكی هم هزار و چهارصد سال بعد به دنیا می‌آید، خب این چه تقصیر كرده است؟ چرا این فرد باید از مواهبی كه نصیب مسلمانان و افراد در زمان ائمه علیهم‌السلام هست بی‌بهره باشد در صورتی كه شرائط تولد در اختیار انسان نیست، این‌ها همه مربوط به تقدیر پروردگار است، چرا ما نباید به یك هم‌چنین لطف و مرتبه و عنایتی كه شامل حال افراد و اصحاب ائمه علیهم‌السلام در آنجا هست، نائل بشویم؟ خب این یك مطلب است.

 این مسأله هست و باید به این مطلب رسید. یعنی اگر فرض كنید كه ما از رسول خدا بپرسیم شما اگر در این زمان بودید، در زمانی كه خود را در یك شرائطی احساس می‌كردید و در یك شرائطی خودتان را تصور می‌كردید كه نمی‌توانستید بیش از آنچه كه بتوانید به خود بپردازید و كار دیگری از دستتان برآید؛ چگونه در یك هم‌چنین شرائطی با مسأله ولایت و با این قضیه‌ای كه در عید غدیر مطرح كردید، مواجه می‌شدید؟

 الان برای همه ما این سوال هست كه خب آیا این زمانی كه ما الان در آن هستیم آیا همان زمانی نیست كه بعد از پیغمبر بوده است؟ منتهی در زمان بعد از پیغمبر، امیرالمؤمنین را با آن كیفیت خانه‌نشین كردند، كه ریسمان به گردن امیرالمؤمنین انداختند و آوردند و كشاندند به مسجد برای بیعت خب الحمدلله این زمان این حرف‌ها نیست، خیلی خب و بعد امیرالمؤمنین درِ خانه یك‌یك مهاجرین و انصار آمد و این طرف و آن طرف رفت و گفت: شما نبودید! شما در این واقعه نبودید! شما در قضیه غدیر نبودید! شما از پیغمبر نشنیدید! می‌گفتند: یا علی! دیگر وقتش گذشته و حوصله نداریم و حوصله دردسر نداریم و دارید می‌بینید چه كسانی آمدند و چه شمشیرهایی دور و برشان است، دارید می‌بینید.

 خب الان مگر غیر از همان زمان است؟ منتهی در آن زمان امیرالمؤمنین رفتند در منزلشان، افرادی آمدند و رفتند به یك طرف دیگر، صف‌های جماعت پر شد، نماز خوانده می‌شد ولی نماز پشت سر كی‌ دیگر خوانده می‌شد، پشت سر ابوبكر، نماز پشت سر پیغمبر تبدیل شد به نماز پشت سر ابوبكر. امیرالمؤمنین هم یك مدتی بودند بعد هم به خاطر مسائل دیگر خود حضرت هم آمدند در همان مسجد مدینه به همین‌ها اقتدا كردند، امیرالمؤمنین جماعت مسلمین را ترك نكرد، آمدند و به این‌ها اقتدا كردند.

 خب در آن زمان واقعا اگر بخواهیم آنهایی كه امیرالمؤمنین را رها كردند و رفتند، به آنها كار نداریم، كه بالاخره رفتند دنبال آن كسانی كه باید بروند، اما آنهایی كه ماندند پشت سر امیرالمؤمنین، آیا این‌ها مشمول همین كلام پیغمبر هستند؟ چون الان امیرالمؤمنین آن حكومت را دیگر ندارد، آن ولایت را دیگر ندارد، آن امارت را دیگر ندارد، شما همه‌تان ول معطل هستید، فایده‌ای ندارد، می‌خواهید درِ خانه‌اش بیایید می‌خواهید نیایید، این‌طوری بوده است یا اینكه نه! مسأله چیز دیگری بوده است.

 امیرالمؤمنین كه در منزل خانه‌نشین می‌شود، بدن او خانه‌نشین می‌شود، اما روح او، نفس او، جان او، ولایت او، باطن او، مشیت او، قدرت او، عنایت او، واسطه فیض بین خدا و بین خلق بودن او، مربی بودن او، تزكیه‌كنندگی او، اطلاع بر نفوس داشتن او، مصالح و مفاسد هر شخصی را كما هو هو به عینه تشخیص دادن او، تمام این‌ها به جای خود محفوظ است.

 این‌كه پیغمبر در روز غدیر فرمود كه‌ من كنت مولاه فهذا على مولاه‌ معنایش این است كه مردم! در این بیست و سه سال چه برداشتی از من نسبت به خود احساس می‌كنید؟ آیا منِ پیغمبر آمدم برایتان فقط مسأله بگویم؟ این رسالت من بود! خب ممكن است یهود و نصرانی هم بیاید دو تا كتاب بخواند، چند سال درس بخواند بیاید همین مسائل را بگوید.

 ما افراد بسیاری سراغ داریم به اسم و نشان كه این‌ها نه خدا را قبول داشتند و نه پیغمبر را و نه اسلام را، از عوامل بیگانه بودند و آمدند در همین حوزه‌ها درس خواندند و از علمای طراز اول حوزه به شمار می‌آمدند و بعد معلوم شد كه آلت دست فلان كشور هستند، آلت دست فلان كشور هستند و با كجا ارتباط دارند و سر از كجا درآوردند! خب چه كسی می‌فهمید كه این شخصی كه الان عمامه سرش است و با این كیفیت می‌آید و می‌رود الان در باطنش چه خبر است؟ چه شخصی اطلاع داشت؟ سوال‌های علمی‌شان را می‌آمدند از این فرد می‌پرسیدند. درس‌هایی كه این‌ها می‌دادند می‌گفتند از نقطه نظر عمق و جامعیت كم‌نظیر است. حالا بنده اسم نمی‌برم و دیگر وارد این زمینه نمی‌شوم. از كجا می‌فهمند؟ بعد دیگر جریانی اتفاق می‌افتد می‌بینند عجب این آقا سر از كجا درآورده و آن یكی سر از كجا درآورده و این به كجا وصل است!

 پیغمبر كه نیامد مسأله بگوید. آیا شما از این بیست و سه سال بودن نزد من فقط حكومت را فهمیدید؟ خب خیلی‌ها حكومت می‌كنند. مگر الان در دنیا حكومت نمی‌كنند. خیلی‌ها دارند حكومت می‌كنند و مردم هم خیلی راضی هستند، تمام مردم از حكومتشان راضی هستند همه می‌گویند آفرین آفرین، خیلی از كشورها هستند. وقتی‌كه از افراد آنها سؤال می‌كنیم می‌گوید بهتر از این نمی‌شود و واقعا هم نمی‌شود. الان در بعضی از این كشورها هستند كه محكمه‌های قضائی آنها همین‌طوری چشم‌به در می‌مانند تا دو تا شاكی بیایند اقامه دعوا كنند. بله! داریم و خیلی هم داریم و بنده هم اطلاع دارم. یعنی در محكمه شاكی پیدا نمی‌شود كه بیاید اقامه دعوی كند، هر كسی به كار خودش می‌پردازد، آن یكی به كار خودش و آن یكی هم به كار خودش طبق قانون می‌پردازد. خب دیگر دعوا هم نمی‌شود و افراد می‌دانند كه اگر بخواهند از حد خودشان تخطی كنند، با قانون سر و كار دارند. خب مگر كسی مریض است بلند شود بیاید. آن كسی از حد خودش تخطی می‌كند كه مطالب دیگری را در سر می‌پروراند، می‌گوید آقا شما هر كاری می‌كنید و فلان، لذا می‌بینید كه چه خبر است.

 خب اگر قرار باشد بر این‌كه خدا بیاید برای مردم و بگوید ما یك پیغمبری برایتان می‌آوریم كه به شما امر و نهی كند؛ می‌گوییم خب همین الان هست، شما از این حكومت بهتر می‌خواهی بیاوری؟ قانون را خود مردم انجام می‌دهند و می‌آیند و می‌نشینند و می‌گویند این كار را بكنیم و این كار را نكنیم تمام شد و رفت. در هر جا هم كه شبهه‌ای پیدا بشود و نقصانی پیدا شود تبصره و تذییل و پی‌نوشت و پانوشت و از این‌ها می‌آیند انجام می‌دهند و مشكلی پیش نمی‌آید، مسأله‌ای در این‌جا پیش نمی‌آید. درست شد؟!

 پس این چه قضیه‌ای است كه پیغمبر بیاید و به مردم بگوید از این بیست و سه سالی كه من با شما بودم، چه احساسی در شما پیدا شد، چه مسأله‌ای در شما خواستم القا كنم و چه مطلبی را خواستم به شما بفهمانم كه بعضی‌تان فهمیدید، ولی اغلب شما نفهمیدید. آن چه قضیه‌ای بوده است؟ آن قضیه تربیت بوده است فقط. من در این بیست و سه سال نه این‌كه بیایم به شما مسأله بگویم، مسأله را همه به شما می‌گویند، نه این‌كه بیایم حكومت كنم، حكومت هست، حكومت‌هایی الان در دنیا هست كه بسیار هم افراد از آن‌ها راضی هستند.

 عمر بن عبدالعزیز حكومتی كرد كه وقتی از دنیا رفت، افراد زیر جنازه‌اش در سرشان می‌زدند، صد رحمت به این عمر بن عبدالعزیز كه نسبت به سایر خلفا و حكام بنی‌امیه و بنی‌مروان و بنی‌عباس اقلًا به نحوی عمل كرد كه خود این مردم راضی بودند و مثل ابر بهار گریه می‌كردند زیر جنازه یك هم‌چنین فردی، در حالتی‌كه همین عمر بن عبدالعزیز غاصب ولایت و غاصب خلافت بوده است. توجه‌ می‌كنید؟

 افراد زیادی بودند در طول تاریخ كه این‌ها از نظر حكمرانی مورد ا حترام مردم بودند، مردم از رفتن آنها واقعا ناراحت می‌شدند، واقعا ضجه می‌زدند. خب كافی است كه یك شخص قدری صداقت داشته باشد، قدری وجدان داشته باشد، قدری عدالت داشته باشد، قدری فهم داشته باشد، خب بقیه كارها درست است، بقیه كارها دیگر مشكلی نیست. آن چیزی كه مردم می‌خواهند مگر چیست؟ رعایت حقوق، احقاق حق، اقامه عدل و رفع ظلم. حالا كاری دیگر به این ندارند كه نماز می‌خواند یا نمی‌خواند، نماز شبش ترك می‌شود یا نمی‌شود، می‌گویند به این‌ها كار نداریم، آن چیزی كه ما كار داریم این است كه از حدود تجاوز نشود، كسی به حد دیگری تجاوز نكند، همین مقدار كافی است و این هم با قوانینی كه به وجود می‌آید، خودتان عمل می‌كنید.

 آنچه كه پیغمبر برای او در این بیست و سه سال اقدام كرد و خدا پیغمبر را فرستاد، آن عبارت بود از تربیت نفوس، از تزكیه نفوس، از رشد افراد به سرحد كمال، این رسالت پیغمبر بود در این مدت بیست و سه سال. پیغمبر نمی‌آمد بگوید این كار را بكنید بعد برود كنار، پیغمبر می‌گفت این كار را انجام بدهید و بعد از افراد سؤال می‌كرد انجام دادید یا ندادید، دستوری كه به شما دادم به آن عمل كردید یا نكردید؟ راجع به فلان قضیه رفتید یا نرفتید؟ این رسالت رسالت پیغمبر بود كه به واسطه آن اشراف باطنی و آن ربط واقعی و حقیقی بین خود و بین پروردگار، نفوس را به واسطه این اعمال، به مرتبه تكامل و به مرتبه فعلیت درمی‌آورد، كار پیغمبر این بود.

 البته در زیر مجموعه این قضیه و در تحت این محور، حكومت هم قرار دارد؛ امر و نهی هم قرار دارد؛ انجام بده و انجام نده هم قرار دارد؛ این‌جا جنگ بشود، آنجا صلح بشود و آنجا این‌گونه برخورد بشود، تمام این‌ها در این‌جا قرار دارد. كه این نحوه جز كسی كه قلب او متصل به ملكوت است و از عالم ملكوت بر او الهام می‌شود، از هیچ فردی متمشی نخواهد بود. این نحوه اجرا و این نحوه از عمل فقط از شخص رسول خدا و آن كسی می‌تواند متمشی شود كه او هم در همان راستا قرار دارد.

 نه اینكه پیغمبر بیاید نصب كند، پیغمبر افراد خیلی زیادی را برای جنگ نصب می‌كرد، از پیغمبر سؤال می‌كردند تا چه حد از او اطاعت كنیم حد و مرزش چیست؟ حضرت می‌فرماید تا آن حدی كه مخالفت با دستور خدا نكند، اگر مخالفت كرد نباید شما از او اطاعت كنید، عین عبارت پیغمبر است عین صراحت پیغمبر است. ولی این حرف را راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام نزدند! نگفت ای مردم با علی تا وقتی تبعیت كنید كه او مخالف رضای خدا انجام نداده، تا وقتی متابعت او را بكنید كه او [كار] مخالف انجام ندهد.

 فرمود: على مع الحق و الحق مع على حيثما دار، تا وقتی كه علی زنده است هر عمل او، هر فكر او، هر سكوت او، هر قیام او، هر سخن او، هر خموشی او، هر حرف او، هر حركت او، حق است و باید از او پیروی كرد. در جایی كه شمشیر می‌برد تو هم شمشیر ببر بالا، در جایی كه شمشیر فرود می‌آورد حق نداری حرفی بزنی كه چرا علی در این‌جا شمشیر فرود آورد، چرا این فرد را از بین نبردی، چرا او را از بین بردی؟ چرا در كار علی نیست، چرا در جنگ صفین عمروعاص را از بین نبردی كه جنگ به نفع تو تمام بشود؟ چرا وقتی كه افراد آمدند شریعه و نهر را از آن لشگر معاویه پس گرفتند، مقابله به مثل نكردی؟

 این نیست كه ما همین‌طور در خانه بنشینیم و حلوای زعفرانی درست كنیم و بخوریم و یا علی بگوییم و آن‌وقت ما دنبال علی هستیم. نه خیر! در آن موقعیت حساس، در آن وضعیتی كه سرنوشت به آن وضعیت بستگی دارد، آن موقع دنبال علی باید باشیم. همین‌طوری گرفتن و نشستن و دنبال علی بودن كه این كاری ندارد، نماز را كه همیشه می‌شود خواند، روزه را كه در ماه رمضان می‌شود گرفت، حج هم انجام می‌دهیم. آن وقتی‌كه أمیرالمؤمنین می‌گوید این كار را بكن باید انسان انجام دهد، نه از پیش خود، نه كم و نه زیاد.

 رسول خدا در این بیست و سه سال برای این آمد كه بگوید من از طرف خدا مأمور هستم كه شما را از علل و اسباب طبیعی بیرون بیاورم، دیدگاه شما را از توجه به علل و اسباب و اثر و مؤثر و متأثّرات طبیعی خارج كنم، نفس شما را از آن هواها و از آن تمایلاتی كه موانع است برای رسیدن شما، آن نفس را بیرون بیاورم، دیدگاه شما را تغییر بدهم، تمایلات شما را عوض كنم، نفوس شما را از عالم حیوانی به عالم انسانی ببرم، این مسئولیت من بوده است. چه كسی می‌آید در اینجا و چه كسی پا به میدان می‌گذارد؟ لذا آیه شریفه می‌فرماید مؤمنین كسانی هستند كه دنبال یك هم‌چنین پیغمبری هستند وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِي كانَتْ عَلَيْهِمْ‌ الأعراف، ١٥٧ غل‌هایی كه ما در این دنیا بر گردن خود انداختیم پیغمبر می‌آید این‌ها را خارج می‌كند.

 حكومت‌هایی كه الان در دنیا به عنوان حكومت‌های عادلانه مطرح هستند و مورد توجه اجتماع قرار گرفته‌اند و همه به آن حكومت‌ها افتخار می‌كنند كدام یك از این مسئولیت‌ها را به عهده دارد؟ حكومت دیگر كاری ندارد به این كه این در منزل خودش نماز می‌خواند یا نمی‌خواند، در منزل خودش فلان عمل خلاف را انجام می‌دهد یا نمی‌دهد. می‌گوید در خیابان این كار را نباید انجام بدهی! وظیفه‌ من این است كه جلوی تو را نسبت به عمل خلاف كه مورد طرد اجتماع است در خیابان و در مرآی و منظر بگیرم. حالا آن عمل خلاف اگر چه حتی در خیابان یك حقی برای خودش باشد در مرآی و منظر هم برای او حقی باشد كاری ندارد به این قضیه.

 بسیاری از این تظاهراتی كه الان در همان كشورها دارد انجام می‌شود تظاهرات خلاف، خلاف عفت و خلاف ناموس و تظاهرات فاسدی كه دارد انجام می‌شود به عنوان حقوق اولیه، حكومت كه با آن‌ها كاری ندارد. می‌گوید بگذار انجام بدهند، آنها كه متعرض كسی نمی‌شوند، آنها كه ماشینی را آتش نمی‌زنند، آنها كه جایی را تخریب نمی‌كنند. می‌گوید الان حقم این است به این كیفیت می‌خواهم حق را بیان كنم، كاری هم ندارم، هر چی می‌خواهد باشد باشد، جلوی بچه پنج ساله باشد باشد، جلوی پیرمرد هشتاد ساله هم باشد، به این حرف‌ها كاری نداریم، خط قرمزهای ما این نیست. ما خط قرمزهایمان عبارت از تعدی به دیگران است، بخواهی تعدی بكنی جلویت را می‌گیریم پلیس می‌آید و ممانعت می‌كند و كاری ندارد به این‌كه حالا این پیش خودش و در باطن خودش چیست، می‌خواهد خودش را فرض كنید كه اعدام بكند بكند، كاری نداریم؛ اگر اعدام كرد و متوجه شدیم، در منزل را باز می‌كنیم، پلیس می‌آید باز می‌كند و برمی‌داریم می‌رویم در همین قبرستان هم دفن می‌كنیم.

 اما پیغمبر این را نمی‌گوید، اگر اعدام كردی خدا پدرت را روز قیامت درمی‌آورد! با خودت كار داریم، با زن و بچه‌ات كار داریم، با اجتماعت كار داریم، با ارتباطاتت كار داریم، با حرفت كار داریم، با عملت كار داریم، با تفكری هم كه می‌كنی كار داریم. كدام یك از این حكومت‌ها یك هم‌چنین مسأله‌ای را مطرح می‌كند، كه تفكر خلاف نباید نسبت به رفیقت كنی، بكنی خدا پدرت را درمی‌آورد. نه! آن دیگر این حرف‌ها را ندارد. حرف هم می‌خواهی بزنی بزن، تا مادامی كه دشنام به كس دیگری نباشد كه از حقوق او تلقی شود، هر چه دلت می‌خواهد بگو! بیا در روزنامه بر علیه خدا و مسیح و این‌ها هم حرف بزن، بزن! آزادی است، مسأله‌ای نیست، آزادی است دیگر، حد آزادیست، حد آن است. همین‌قدر از نقطه نظر فیزیكی تعرضی نسبت به یك كسی نداشته باشید، هر كاری می‌خواهید بكنید آزاد هستید و این می‌شود یك حكومت عادلانه و مورد رضای همه افراد.

 اما آن كسی كه پیامبر است می‌آید، می‌گوید این یك بخش یك در هزار، یك در میلیارد از مسئولیتی است كه بر عهده من است، نهصد و نود و نه هزار، یا نهصد و نود و نه میلیون از مسئولیت‌من بر مسائل تربیتی و تزكیه تو دور می‌زند. البته در یك هم‌چنین فضائی، باید جامعه امنیت داشته باشد، باید جامعه عدالت داشته باشد، در میان جامعه دزد نباید وجود داشته باشد، افراد مسئولین جامعه نباید خودشان دزد باشند، نباید خودشان به حقوق مردم تعدی بكنند. اینها مسائلی است كه این در زیر مجموعه همان مسئولیت قرار دارد، ولی نهصد و نود و نه تا برمی‌گردد به خود شخص و تربیت شخص. هفتاد سالی كه خدا به تو عمر داده، این هفتاد سال به نتیجه می‌رسد در تحت این حكومت یا به نتیجه نمی‌رسد؟ من مسئول این مطلب و این مقصد هستم.

 حكومت‌های دیگر یك هم‌چنین مسئولیتی را به عهده نمی‌گیرند. خدا به تو هفتاد سال عمر بدهد به من چه مربوط است، هفتصد سال عمر بدهد به من چه مربوط است، من به این كاری ندارم. پیغمبر می‌گوید نه من كار دارم، هفتاد سالی كه خدا به تو داده در مقابل این هفتاد سال تو چه كردی؟ پنجاه سال كه به تو عمر داده در قبال این پنجاه سال چه كردی؟ تمام صحبت‌های أمیرالمؤمنین در نهج البلاغه را نگاه بكنید، خطبه‌های پیغمبر در مكه و مدینه را نگاه بكنید، همه می‌گوید تقوا آخرت، تقوا آخرت، تقوا آخرت، برای چه؟ چون مسئولیتش این است. پیغمبر وظیفه و مسئولیتش این است كه مردم را ترقی و رشد بدهد و به آن مرتبه تكامل برساند.

 همین مسئولیت را پیغمبر می‌بیند از دنیا برود تمام شد، چه كسی باید انجام بدهد، عمر و ابوبكر می‌آیند این وظیفه را به عهده بگیرند! آنها كه زدند و دختر من را تكه تكه كردند، چه كسی می‌آید به عهده بگیرد! خالد بن ولید بیاید یك هم‌چنین مسئولیتی را به عهده بگیرد، عبدالرحمان بن‌عوف بیاید به عهده بگیرد یا ابوحنیفه بیاید یك هم‌چنین وظیفه‌ای را به عهده بگیرد! آن ابوحنیفه‌ای كه در كوفه می‌آیند پیش او و می‌گویند فلان شخص دزدی كرده و الان دارند دستش را می‌برند، حكمش چیست؟ می‌گوید بروید دستش را ببرید. وقتی‌كه می‌روند و می‌برند، یكی آنجا می‌گوید آخر این‌كه حكمش این نیست، این كه این كار را نكرده است. می‌گوید راست می‌گویی اشتباه كردم! می‌گوید خب بفرست، می‌گوید خب ولش كنید حالا یك دست هم بریده شد كه بریده شد. این می‌شود مفتی اهل تسنن، این فرد می‌شود مفتی اهل تسنن كه بعضی‌ها در كتاب‌هایشان او را از مفاخر اسلام شمرده‌اند[[1]](#footnote-1)! می‌گوید عیب ندارد بگذارید دستش را ببرند، حالا كه گفتیم حالا یك دست هم ببرند. این اگر حاكم شود چه خواهد كرد؟ این آدم اگر حكومت به دستش بیافتد چه خواهد كرد، چه مسائلی به وجود خواهد آورد؟ هان!

 این پیغمبر وقتی‌كه می‌آید، به افراد می‌گوید كه من نیامده‌ام بر شما حكومت كنم، من آمده‌ام شما را در یك موقعیتی قرار بدهم، در یك فضایی قرار بدهم كه این هفتاد سالی كه الان داری عمر می‌كنی این هفتاد سالت به نتیجه برسد، این وظیفه من است. این هم گوی و این هم میدان، این هم سفره و این‌ هم طعام بسم اللَه، می‌خواهی بیا، نمی‌خواهی گر گدا كاهل بود تقصیر صاحبخانه نیست. این وظیفه پیغمبر باید بعد از خودش به كسی سپرده شود كه در همان رتبه و همان موقعیت و همان فضا و همان ادراك، قرار داشته باشد. و آن غیر از امیرالمؤمنین چه كسی می‌تواند باشد؟ چه كسی می‌تواند به جای پیغمبر بنشیند و نفوس را بخواند؟ چه كسی می‌تواند به جای پیغمبر بنشیند و از مصالح واقعی یك فرد مانند روز روشن اطلاع داشته باشد و بگوید این كار را بكن و این كار را نكن.

 قضیه را گفته‌ام خدمت رفقا كه در زمان حیات ایشان مرحوم آقا به بنده یك مسئولیتی دادند كه من در انجامش كوتاهی كردم. بعد معلوم شد كه یك مسأله واقعی در پس این قضیه بوده، كه حل آن مسأله منوط بوده به انجام دادن آن كار و این فعلا ناتمام مانده تا این‌كه یك مطلب دیگر پیش بیاید. غیر از كسی كه واقعا اشراف بر نفوس داشته باشد، چه كسی می‌تواند یك هم‌چنین مطلبی را پیگیری كند؟ آیا ما می‌توانیم؟ می‌توانیم یك هم‌چنین كاری بكنیم؟ فوقش كاری كه به نظرمان می‌رسد آقا این كار را بكن بعد هم می‌گوییم خب اشتباه كردیم و دیگر مطلبی نیست. ما كه معصوم نیستیم، اشكال هم ندارد. خب انسان طبق وظیفه و طبق فكر خودش باید انجام بدهد، تكلیف هم دارد باید هم بكند.

 اما صحبت در این است خب مطلب به همین‌جا ختم می‌شود؟ پس چرا ما این‌جا آمده‌ایم؟ خب جای دیگر می‌رویم، هزار جای دیگر وجود دارد. همه آنها نماز می‌خوانند، همه روزه می‌گیرند، همه حج می‌روند، همه زكات می‌دهند، همه فرض بكنید كه به مسائل عمل می‌كنند. پس اختلاف بین مكتب اولیا و مكتب سایر افراد در چیست؟ در همین آمدن و نشستن و جشن گرفتن و چراغانی كردن و این‌هاست؟! كار بهترش را هم جای دیگر دارند، مفصل‌تر و بهتر و با یك كیفیت خیلی جذاب‌تر و هیجانی‌تر انجام می‌دهند و مورد توجه بیشتر قرار می‌گیرد.

 وقتی‌كه از مرحوم آقا می‌پرسند آقا جمعیت افراد زیاد شده‌است، اجازه بدهید كه یك طبقه دیگر بالای این‌جا ساخته شود كه افراد بروند در آنجا سایر جاهای دیگر چه كار می‌كنند؟ بله! به جای یك طبقه ده تا طبقه می‌سازند، بالاخره افرادند می‌آیند، مجالس اهل بیت است، شعائر است، فلان است، چرا یك طبقه، اصلا برج را ببر بالا، یك برج صد طبقه هم هر چه هم جا بشود اما ایشان چه پاسخ می‌دهد؟ می‌گفت: گنجایش ما همین‌قدر است، هر كسی می‌خواهد بیاید [زودتر بیاید].

 این فرقش همین است، این به دنبال بنر و به دنبال تبلیغات و این‌طرف و آن‌طرف و رادیو و تلویزیون نیست، این دنبال این است كه می‌گوید من آمادگی دارم و تویی كه نمی‌خواهی بیایی استفاده بكنی و نیم ساعت زودتر از خواب بلند شوی، همان بهتر كه وارد مجلس نشوی، پیامش این است! هر كسی می‌خواهد بسم اللَه! بیاید. چه من بیایم چه نیایم فیضش را می‌گیرد، استفاده‌اش را می‌كند، به آنچه را كه باید برسد می‌رسد و به آن هدفی كه مد نظرش است نائل خواهد شد. آن كسی هم كه نه! بلند می‌شود یك مقدار از آفتاب گذشته و یك خمیازه می‌كشد و حالا یك دوش هم می‌گیرید و بعد می‌گوید حالا كجا برویم و تسبیح برمی‌دارد و می‌گوید خب برویم خانه علامه طهرانی یك مجلس و ذكر مصیبت؛ خب او هم همان‌قدر، بیش از آن مقدار هم خبری نیست.

 پیغمبر این بیست و سه سال برای این آمد كه نفوس را بیاورد بالا، روز غدیر برای این است. وقتی رسول خدا می‌فرماید: من كنت مولاه فهذا على مولاه. یعنی همان ولایتی كه من بر شما داشتم، اگر به تو می‌گفتم خودت را از پشت بام بینداز و به هلاكت برسان، می‌بایستی فی الفور بدون این‌كه اصلا بگویی حالا چه كنم، خودت را بیندازی؛ وقتی من به تو بگویم باید فرزندت را از بین ببری، همانجا باید از بین ببری؛ اگر من به تو بگویم باید فورا زن خود را طلاق بدهی، بدون معطلی باید طلاق بدهی؛ اگر بگویم باید این فرد را بگیری، بدون معطلی باید بگیری؛ اگر به زن بگویم باید از شوهر جدا شوی، باید فی الفور جدا شود، همین كه می‌گویم، مسأله تمام است. این ولایت همان ولایتی است كه خدا به حضرت ابراهیم می‌گوید فرزند خود را سر ببر، آن ولایت در رسول خداست، هیچ تفاوتی نمی‌كند، بلكه حتی بالاتر هم هست، حتی از آن هم بالاتر است.

 آن ولایتی كه در آن موقع است كه اگر آن كار را كردی، ... فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ ... الأعراف، ١٥٧ ایمان بیاورند و بیایند او را كمك كنند، پشتش بایستند، كمك كردن یعنی آمدن جلو، ما هستیم تا هر جا، خط قرمز نداریم، محدودیتی نداریم، بگویی برخیز برمی‌خیزیم، بگویی بنشین می‌نشینیم، برو به صف صفین بزن می‌زنیم، به معاویه كه رسیدی شمشیر را آوردی بالا، همین كه می‌خواهی به سرش بزنی بگویم دستت را نگه دار نگهداری، آه! دارد می‌خورد همین‌جا نگه داری، یا علی! بابا یك ثانیه دیگر دیرتر این دستورت می‌رسید، زده بودم و كلكش را كنده بودم و دیگر هر چه بود دیگر تمام شده بود. نه بایست ببین من چه می‌گویم، معاویه كی است بنده خدا! معاویه شپش هم در این دستگاه خلقت به حساب نمی‌آید، تو حالا این را آدم فرض كردی؟ من را به حساب بیاور نه معاویه را!

 چرا خودت را همراه با من قاطی كردی، اگر دستور من است می‌گویم معاویه را نكش، چه كار داری؟ اگر دستور من است می‌گویم یزید را نكش، اگر دستور من است این كار را انجام بده، اگر دستور خودت و میل خودت است یك مطلب دیگر است، سی درصد و هفتاد درصد یك مطلب دیگر است، پنجاه درصد پنجاه درصد یك مطلب دیگر است ولی اگر صد در صد است دیگر صد در صد است، این‌جا وقتی‌كه صد در صد شد ... وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ‌ الأعراف، ١٥٧ آن نوری كه با او فرستادیم، دنبال آن نور بروند، در آنجا این كه حق تشخیص می‌دهند بروند، آنجایی كه تشخیص حق نمی‌دهند نروند به خاطر مصالح خودشان، به خاطر مصالح مردم، به خاطر مصلحت‌اندیشی‌ها، به خاطر فضا، آنجا قدم جلو نگذارند، حق را در نظر بگیرند، فردایی هم داریم. چقدر این تاریخ برای ما عبرت نشان داده است! چرا ما عبرت نمی‌گیریم! وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ‌، وقتی‌كه آن نور را می‌بیند دنبالش برود أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ‌، اینها می‌شوند مفلح، رستگار.

 امیرالمؤمنین علیه‌السلام چه زمانی این جمله را فرمود؟ وقتی‌كه ابن ملجم شمشیر را بر فرقش فرود آورد فزت و رب الكعبه‌، حالا دیگر به فلاح رسیدم، حالا دیگر مسئولیتم را انجام دادم، یعنی چه؟ یعنی خودم در این مدت نبودم، او بود. اگر به حساب خودم بود گردن عمروعاص را می‌زدم، اگر به حساب خودم بود، وقتی كه حر بن یزید ریاحی با هزار نفر آمد در آنجا راه را بست و همه از تشنگی داشتند می‌مردند دو ساعت صبر می‌كردم تا همه بمیرند. بله! اگر دست خودمان است خب همین است دیگر ولی چون دست خودم نیست، چون من نبودم می‌گویم به همه‌شان آب بدهید، خودم هم می‌روم مشك را می‌گذارم دهان اینهایی كه غش كردند، یعنی خودم با دست خودم دارم كربلا را ایجاد می‌كنم، معنایش این است دیگر، پس چه كسی كربلا را درست كرد؟ خود امام حسین علیه‌السلام خودش كربلا را درست كرد، چه كسی صفین را درست كرد؟ خود أمیرالمؤمنین، چه كسی نهروان را درست می‌كند؟ خودش، همه را خودش دارد انجام می‌دهد، اما ما در یك تفكرات دیگر هستیم، ما در یك توهمات دیگر هستیم. چه كسی آن علی اصغر را به آن مرتبه‌ای می‌رساند كه همه انبیاء باید غبطه بخورند؟ خود امام حسین. چه كسی حضرت علی اكبر را به جایی می‌رساند كه اولین و آخرین باید به او متوسل شود؟ خود امام حسین. ببینید همه خودش است.

 پس واقعه غدیر یعنی اجرای ولایت پروردگار در میان مردم توسط یك ظهور، آن ظهور أمیرالمؤمنین است، این معنا معنای غدیر است. حالا می‌خواهد در آن حكومت باشد می‌خواهد حكومت نباشد؛ می‌خواهد خودش حاكم شود به جای ابوبكر و بقیه، كه چهار سال و شش ماه حاكم بود دیگر، خب أمیرالمؤمنین حاكم بود آن هم همه حكومتش به جنگ و این حرف‌ها گذشت. او صدایش درآمد، آن یكی صدایش درآمد، آن یكی زن پیغمبر سپهبد عایشه بلند شد و همه را جمع كرد و آورد: بلند شوید بیایید بر علیه علی! زن برو بشین در خانه‌ات. طلحه و زبیر هنوز نیامده: یا علی حق ما را بده بیاید، این همه صبر كردیم، بیعت نكردیم، خب حالا كه رسیدی خب پس ما چه؟! أمیرالمؤمنین می‌گوید شما برای چه صبر كردید برای اینكه به حكومت برسید، هر وقتی كه من حكومتم رفت كنار شمشیر به فرق من خورد، به آن كسی كه بعد از من می‌آید بلند شوید بروید تقسیم غنائم كنید، من این هستم.

 اگر من علی هستم من در خود نیستم، حرف من حرف دیگری است، عمل من عمل دیگری است، فكر من فكر دیگری است چه حقی می‌خواهید، چه تقسیم غنائمی. تا حالا با من بودید از این به بعد هم با من باشید، بارتان را روی دوش من بیندازید بیچاره‌ها، چه می‌خواهی تقسیم غنائم، عقلت كجا رفته، مگر آدم عاقل می‌آید بی‌خود دستمال به سرش ببندد! سری كه درد نمی‌كند چرا دستمال می‌بندند، به جای این‌كه حالا من آمدم حكومت پیدا كردم، بگویی یا علی مبادا ... گرچه این حرف هم غلط است، ولی حداقل است و این حرف را هم به امیرالمؤمنین نباید زد آمد و سلمان را خواست، گفت می‌خواهم تو را حاكم مدائن كنم گفت اصلا تو كی هستی كه می‌خواهی من را حاكم مدائن كنی، من یك ارباب دارم آنجا گفت خب برو سوال كن، آمد پیش امیرالمؤمنین حضرت فرمود برو بابا چه كار به این داری، تو هر جا بروی من با تو هستم. در زمان حكومت عمر سلمان حاكم مدائن شد. من به تو كاری ندارم ارباب من كس دیگر است بگوید برو می‌روم اگر نگوید اصلا به تو نگاه هم نمی‌كنم.

 به جای اینكه بگوید حالا كه امیرالمؤمنین آمده ما بگذاریم برویم بابا برویم چه كار داریم به حكومت، چه كار داریم به ریاست، برویم آن چیزی را كه تا حالا دنبالش می‌گشتیم حالا پیدا كردیم، بلند شویم به من حكومت فلان و فلان را بده. چقدر ما پرت هستیم؟ چقدر از مسأله پرت هستیم؟ چقدر مطلب را درك نكرده‌ایم؟ به جای این‌كه آن كسی كه می‌آید دنبال أمیرالمؤمنین، فرار كند و أمیرالمؤمنین برود گریبانش را بگیرد و بگوید كجا داری می‌روی، خودش بلند می‌شود می‌آید و می‌گوید حق ما را بده، تقسیم غنائم كن، حكومت فلان را بده!

 این اختلاف درجه از كجا پیدا شده است؟ از این‌كه مسأله را درنیافتیم، به مطلب نرسیدیم. آنهایی كه مطلب را گرفته بودند از این‌كه أمیرالمؤمنین رفته در منزل نشسته جشن باید بگیرند، بابا دیگر به بقیه چه كار داری؟ أمیرالمؤمنین رفته در خانه حالا هر چه اتفاق افتاده كه افتاده، حالا چه كار كنیم، حالا كه رفته در منزل تازه فرصتی پیدا می‌شود ما برویم با علی حرف بزنیم، با علی درد دل كنیم، بگوییم، بنشینیم، بخندیم، شوخی كنیم، بله؟ این همان معناست.

 پیغمبر آمد این مطلب را بگوید كه مردم امروز روز سپردن حكومت به علی نیست، امروز روزی كه علی را برای گفتن مسأله و توضیح المسائل به شما معرفی بكنم نیست، امروز روزی است كه من علی را به عنوان مربی برای شما دارم تعریف می‌كنم، به عنوان مزكی، به عنوان كسی كه می‌آید این غل‌ها را از گردن شما برمی‌دارد، این را برای این دارم می‌آیم معرفی می‌كنم. غل آرزوها، غل حسدها، غل كینه‌ها، اغلالی كه بر اساس شهوات می‌آید، شهوت دنیا، شهوت ریاست، همین‌هایی كه الان در همه دنیا داریم می‌بینیم، برای ریاست شكم همدیگر را دارند پاره می‌كنند، این‌ها را دارد برمی‌دارد. مگر من به تو دستور دادم بروی فلان كار را انجام بدهی، وقتی دستور ندادم برای چه می‌روی خودت را به زحمت می‌اندازی؟ به جای این‌كه از خدا بخواهیم كور از خدا چه می‌خواهد؟ دو تا چشم به جای اینكه از خدا بخواهیم یك شخصی پیدا شود بار ما را بردارد، مسئولیت ما را به عهده بگیرد، چه از خدا میخواهیم!

 استاد مرحوم والد مگر به ایشان نگفتند سید محمد حسین! تو هر جا دنیا بروی من در كنار تو هستم، مگر نگفتند؟ در ایران می‌خواهی بروی در كنار تو هستم، به مشرق بروی با تو هستم، به مغرب بروی عین عبارات ایشان است با تو هستم، برای چه می‌خواهی در عراق بمانی؟ وظیفه و تكلیف تو این است كه به ایران بروی! و در عمل هم این را اثبات كردند نه این‌كه فقط بگویند، مردی نبود ...

 مگر به آن فرد دیگر كه خودش مسئولیت یك عده‌ای را به عهده داشت و آمد در منزل ایشان، نفرمودند بارت را در اینجا بینداز! وقتی‌كه گفت بعضی از شاگردان من، دوستان من از من سوال‌هایی می‌كنند كه من در پاسخ آنها می‌مانم. ایشان فرمودند خب مگر مجبور هستی مسئولیت را به عهده بگیری؟ بار خودت را در جایی بینداز كه بتواند پاسخگو باشد، این چیست؟ این همان قضیه غدیر است. یعنی پیغمبر آمد گفت مردم صلاح و رستگاری شما در متابعت از علی است نه در این‌كه آن فقط حكومت داشته باشد، نه این‌كه او فقط تكلیف بگوید، نه این‌كه او فقط بیاید در میان شما نشست و برخاستی داشته باشد، به این نیست.

 فلذا ما وقتی‌كه مشاهده می‌كنیم به كلام مرحوم آقا رضوان اللَه علیه كه ایشان می‌فرمودند: من وقتی‌كه حتی در نجف بودم و آمدم در این‌جا به دنبال این بودم و در فكرم این بود، كه نظام اجتماعی در ممالك باید به یك نظام الهی تبدیل شود و همه در آن راستا حركت كنند؛ الان می‌فهمیم منظور ایشان چه بوده است و توضیحی كه خود ایشان داده‌اند، كه باید انسانی كه متصل باشد و با قلبش حقایق را بگیرد و از جزئیت و كلیت رسیده باشد، باید آن فرد مسئولیت امور را به عهده بگیرد، همین است.

 یعنی ولی الهی باید بیاید تا آن نسبت به مطالب و نسبت به قضایا و نسبت به خصوصیات از دریچه اطلاعات و گزارش این و آن دیگر نگاه نكند، بلكه به قلب خودش مراجعه كند و مطلب را بیابد. چون ممكن است یك مطلب به انواع مختلفی مطرح شود، به انحاء مختلفی مطرح شود، بعد عجب! در این مسأله این‌طور بوده، در آن مسأله آن‌طور بوده.

 سیدالشهدا علیه‌السلام در دعای روز عرفه، مگر حضرت به خدا عرضه نمی‌كنند در همین فقراتی كه راجع به كیفیت تكوّن خودشان و سیر خودشان است بسیار دعای عجیبی است كه: فَلَمْ أَزَلْ ظَاعِناً مِنْ صُلْبٍ إِلَى رَحِمٍ فِى تَقَادُمٍ مِنَ الْأَيَّامِ الْمَاضِيَةِ وَ الْقُرُونِ الْخَالِيَةِ لَمْ تُخْرِجْنِى لِرَأْفَتِكَ بِى وَ لُطْفِكَ لِى وَ إِحْسَانِكَ إِلَىَّ فِى دَوْلَةِ أَئِمَّةِ الْكُفْرِ الَّذِينَ نَقَضُوا عَهْدَكَ وَ كَذَّبُوا رُسُلَكَ‌. پروردگارا من چگونه شكر تو را به جا بیاورم كه مرا در فضایی پرورش دادی و از صلب به رحمی منتقل كردی همین‌طور ارحام مطهرات، و مرا در فضایی كه در تحت حكومت ائمه كفر قرار دارد من را قرار ندادی، آن كسانی كه عهد تو را نقض كردند و فرستادگان تو را تكذیب كردند.

 منظور از عبارت سیدالشهدا در این‌جا چیست؟ آیا سیدالشهدا در تحت حكومت ائمه كفر نبودند؟ آن زمانی كه در زمان پیغمبر بودند آن را حساب نكنیم، از سن طفولیت تا وقتی‌كه به شهادت رسیدند، غیر از آن چهار سال و شش ماهی كه حكومت امیرالمؤمنین بود، بقیه حكومت چه كسانی بود؟ حكومت عمر، حكومت ابوبكر، حكومت عثمان نبود! سیدالشهدا در زمان حكومت معاویه نبودند! وقتی هم كه معاویه به درك واصل شد، آن یزید كه آمد و آن قضایای كربلا را به وجود آورد. پس منظور سید الشهدا چیست؟ سایر ائمه، سایر ائمه مگر در چه زمان‌هایی بودند؟ كدام یك از ائمه را سراغ داریم كه اینها در زمان حكومت ائمه كفر نبودند؟ امام سجاد، امام باقر، امام صادق، امام رضا، تمام این‌ها تا زمان حضرت بقیة اللَه همه اینها در تحت حكومت ائمه كفر مگر نبودند؟

 پس این كلام چه معنا دارد؟ خود امام زمان علیه‌السلام، الان شما كدام حكومت دنیا را حكومت عادله می‌دانید؟ كجا هستند؟ حضرت اگر فرض كنید كه در كجا زندگی می‌كنند اگر در مدینه زندگی می‌كنند خب حكومتش معلوم است چیست، اگر در هر كشوری كه زندگی می‌كنند كدام یك از این‌ها حكومت اسلامی است؟ حضرت در غیبت هستند حضرت كه حكومت نمی‌كنند، پس این كلام حضرت چه معنایی را می‌دهد؟ این همین است! حضرت می‌فرماید مرا در یك حكومتی كه زمام امور مرا آن ائمه كفر در اختیار بگیرند و مرا به سمت انحراف و ظلمت حركت بدهند من رشد پیدا نكردم، خب درست هم بوده است. حضرت در دامان پدرشان و در دامان پیغمبر رشد كردند در آن زمانی كه در تحت حكومت ولایت امام مجتبی علیه‌السلام بود در تحت ولایت برادر خودشان بودند و به مرتبه كمال رسیدند و بعد از شهادت امام مجتبی علیه‌السلام خب این مسأله به آنها رسید. ده سال از امامت سیدالشهدا علیه‌السلام در تحت حكومت معاویه بود، معاویه ائمه كفر نبود؟ هارون جزو ائمه كفر نبود؟

 متوكل عباسی جزو ائمه كفر نبود، مأمون، بنی‌مروان، بنی‌أمیه، این‌ها همه ائمه عدل بودند! ائمه نور و ائمه عدل و داد بودند! یكی از یكی بدتر.

 حكومتی كه خلیفه‌ش بلند می‌شود آنقدر شراب می‌خورد كه می‌آید در مسجد به جای دو ركعت، چهار ركعت یا پنج ركعت نماز می‌خواند. حكومتی كه برمی‌دارد تفأل به قرآن می‌زند وَ خابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ إبراهیم، ١٥ می‌آید قرآن را آنجا آویزان می‌كند و با تیر و كمان قرآن را پاره پاره می‌كند و می‌گوید:

 این حكومت حكومت عدل بود كه ائمة در آنجا بودند.

 پس منظور امام در این‌جا چیست؟ منظور امام این است كه خدایا مرا در تحت ولایت امام معصوم قرار دادی، این مسأله است. چون امام غیر معصوم كه وجود نداشت، عمر و ابوبكر و عثمان و اینها بودند، معاویه بود، بنی‌مروان و بنی‌امیه و بنی‌عباس بودند، گیرم حالا سیدالشهدا علیه‌السلام چند سال در زمان طفولیت خود را در زمان پیغمبر گذرانده، خب بقیه عمرش چه، بقیه ائمه چه؟ این‌كه زبان حال فقط امام حسین نیست، مربوط به همه است، این مربوط به همه افراد است.

 پس بنابراین معنا این است كه خدایا مرا در تحت فضای غدیر قرار دادی كه این فضا مرا به كمال برساند و رساند، همین فضا منتقل می‌شود به زمان امام مجتبی، همین فضا منتقل می‌شود به زمان امام سجاد، تا این‌كه همین فضا منتقل می‌شود به زمان حضرت بقیة اللَه ارواحنا فداه كه همین فضا وجود دارد.

 پس بنابراین در همین زمان هم این مسأله هست. حالا به حسب ظاهر در هر جا، هر چه می‌خواهد باشد باشد. چرا؟ چون ولایت امام علیه‌السلام الان در این جا حضور دارد. آن ولایتی كه بیست و پنج سال خانه نشین بود، همان ولایت الان در غیبت وجود دارد بدون اندكی تفاوت. آن ولایتی كه هشت سال در زندان بود، همان! یعنی موسی بن جعفر وقتی در زندان بود دیگر ولایت نداشت و از هیچی خبر نداشت! وقتی‌كه امام هادی و امام عسكری را در سامرا محبوس كردند و محصور كردند یعنی مسأله تمام شد یا نه! بدون كمترین ذره‌ای همان‌طوری كه در میان مردم بود، همان‌طور الان در آنجا در حصر است و هیچ تفاوتی نمی‌كند، بدنش در حصر است.

 یك مسأله‌ای الان یادم آمد این را خدمت رفقا بگویم. می‌گویند امام عسكری علیه‌السلام حج به‌ جا نیاوردند، واقعا حرف خنده‌داری است! ما در كجا داریم كه امام عسكری حج به جا نیاوردند؟ بله! خب ایشان محصور بودند، خب محصور باشند، مگر محصور بودن امام علیه‌السلام مانع از حج است؟ فرستادگان امام عسكری با طی الارض به این طرف و آن طرف می‌رفتند، خادم امام عسكری نامه می‌برد، مسأله می‌برد، كارهایی كه انجام می‌دادند، این‌ها به این طرف و آن طرف می‌بردند و آثارش هم هست. چطور ممكن است امام عسكری حج انجام نداده باشند؟ علاوه بر این‌كه خب در روایت هم داریم كه از امام عسكری یك مطلبی نقل شده كه ایشان در مكه بودند، خب مسلم است وقتی‌كه در مكه مطلبی را نقل كردند خب این برای تجارت و برای تفریح و گردش كه نرفتند، بلكه برای حج رفته بودند دیگر. چقدر ما نسبت به این مطلب عرض می‌شود كه اطلاعاتمان [كم است و] همین‌قدر می‌بینیم چون امام عسكری در حصر بودند در زمان امام هادی آمدند و تمام عمر در حصر بودند، پس بنابراین امام نباید مكه برود، فهم‌مان همین‌قدر است، بیش از این درك نداریم، بیش از این مطلب را درك نمی‌كنیم.

 پس بنابراین ما باید بدانیم این مسأله، این پیام را دارد، قضیه غدیر یك هم‌چنین پیامی دارد، كه ای مردم! من امیرالمؤمنین را آوردم و به جای خودم نصب كردم كه برای تربیت‌تان، برای رسیدن به كمالتان، برای رسیدن به فعلیت‌تان، برای این‌كه تمام استعدادهای خودتان به فعلیت برسد، برای این‌كه این عمر هفتاد ساله و شصت ساله كه خدا به شما داده هباء منثورا نرود، تمام این‌ها را بدانید به كجا آدرس دارم می‌دهم، به كجا مراجعه كنید و به چه مسأله‌ای توجه كنید و سر در كجا فرود بیاورید.

 این علی حكومت را به دست بگیرد تفاوت نمی‌كند، خانه‌نشین بشود تفاوت نمی‌كند. پسرش با معاویه صلح كند تفاوت نمی‌كند، آن پسرش دست به شمشیر ببرد تفاوت نمی‌كند. مهم این است كه علی كجاست شما هم آنجا باید باشید؛ امام حسن كجاست صلح می‌كند تمام، نبرد می‌كند برخیزید. امام سجاد می‌آید با یزید با امام كافر ائمة كفر بیعت می‌كند، چرا امام بیعت كردند؟ نباید بپذیرید، مگر امام بیعت می‌كند؟ بله! كرده در تاریخ هست، وجود دارد در تاریخ.

 امام صادق می‌آید به منصور دوانیقی می‌گوید السلام علیك یا أمیرالمؤمنین! چاره ندارد تقیه می‌كند، چرا به منصور أمیرالمؤمنین می‌گویند؟ ما این را قبول نداریم، نمی‌دانیم، سندش كجاست؟ نه آقا هست، این مطالب. منصور اصلا كیست؟ هارون اصلا كیست؟ اصلا چرا شیعه باید در قبال چهارده معصوم فرض دیگری كند، چرا اصلا شیعه باید فكرش را به جای دیگر ببرد، توهم و تصور دیگر كند. ببینید این‌ها پیام غدیر است.

 لذا مولانا می‌فرماید واقعا من همین دیشب فكر می‌كردم ما یك عالم را در شیعه داریم جریان‌ غدیر را مثل مولانا تفسیر كرده باشد؟!

 این فهمیده غدیر را، این فرد پیام غدیر را گرفته است.

 وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِي كانَتْ عَلَيْهِمْ‌ الأعراف، ١٥٧ همان غل‌هایی كه بر گردن ما بود، پیغمبر آمد این‌ها را باز كند. گفت به مردم، مردم همانطوری كه من باز كردم این كار كار این است، نه كار ابوبكر، نه كار عمر، نه كار آن عالم، نه كار ابوحنیفه و نه كار شافعی و حنفی، كار این‌ها نیست. نه كار علمای ظاهر، نه كار آنهایی كه فقط از این كتاب به آن كتاب نقل می‌كنند مسوده را مبیضه و مبیضه را مسوده می‌كنند، كار اینها نیست. كار این است و كار آن كسانی كه در همان مجرا واقع شدند. كار ولی الهی كه او قشنگ می‌داند درد كجاست و داغ را باید در كجا بگذارد، آن می‌فهمد، آن ولی الهی می‌فهمد كه درد كجاست، دردهایی كه معلوم نیست.

 این دردها، این مرض‌ها، این مرض‌های لاعلاج كه یك دفعه خودشان را نشان نمی‌دهند، وقتی معده‌ات درد می‌گیرد كه تومور و سرطان، یواش یواش آمده و همه جا را گرفته، این از همان اولین سلول خاطی كه می‌خواهد تخطی كند كه یك سلول در اثنی عشرت دارد تولید می‌شود، می‌گوید برو پی آن و این كار را انجام بده! نه این‌كه وقتی آمد و گرفت، آن موقع كه آخ درآمد دیگر و كار از همه جا گذشته است، همه جا را گرفته است. اما بقیه نه! شصت سال عمر می‌كنند امروز ببینیم این چه می‌گوید، فردا ببینیم این چه می‌گوید پس فردا این چه می‌گوید، امروز گذشت هفته دیگر، سال دیگر عزرائیل بفرمایید، چه گیرت آمد؟ چه پیدا كردی؟ توجه كردید؟ این مسأله است و ابلاغ این مطلب.

 امروز روزی است كه برادران ما ملبس به لباس ملائكه و متوج به تیجان ملائكه می‌شوند. خوش به حالشان جدا می‌گویم، واقعا من به شما این مطلب را بگویم سعادتی بالاتر از این شما پیدا نخواهید كرد، كه در وضعیتی قرار می‌گیرید كه خواهی نخواهی احساس می‌كنید در آن فضا واقع شدید.

 من آن زمان‌هایی كه مرحوم آقا در همان زمان‌های سابق، زمان‌های قدیم، زمان شاه مجالسی داشتند و به مناسبت‌هایی عمامه می‌گذاشتند، خودشان می‌آمدند صحبت می‌كردند می‌ایستادند در همان منزل پیچ شمران كه بودیم در آنجا متاسفانه خب دیگر آن زمان‌ها وسائل و اینها به نحوی نبود ضبط شود یا عكسبرداری شود من هنوز آن حرف‌ها در یادم است، كه ایشان با چه ابتهاجی این مجلس را اداره می‌كردند، اصلا بهجت و سرور و انبساط از چهره ایشان در وقتی‌كه می‌خواستند یك عمامه‌ای بگذارند پیدا بود، انگار واقعا به آن حقیقت رسالت پیغمبر [واقف بودند]. مخصوصا در عید غدیر و ولادت امام زمان علیه السلام عمامه می‌گذاشتند، به مناسبت تولد حضرت كه حضرت امام حی هستند و همین‌طور غدیر كه روز نصب ولایت است و خب در این دو روز، رفقا و دوستانی كه در آن موقع موفق می‌شدند به این مسأله، اصلا یك حالی من در ایشان می‌دیدم، یك ابتهاجی می‌دیدم، یك بهجتی می‌دیدم.

 نه این‌كه فقط یك مسأله‌ای است حالا امروز كه ما تماشا می‌كنیم عمامه می‌گذارند و خب به به! ان‌شاءاللَه كه مبارك است، نه! واقعا می‌دیدند با تمام وجود خودشان چه توفیقی الان نصیب این دارد می‌شود، چه فضایی دارد الان برای این باز می‌شود، چه موقعیتی دارد برای این قرار می‌گیرد، این را اصلا احساس می‌كردند و همان احساس بود كه ایشان را به وجد درمی‌آورد و حالشان را تغییر می‌داد، رنگشان برافروخته می‌شد، هنوز آن «خوشا به حالی» كه از زبانشان درمی‌آمد نسبت به آن فرد، هنوز در گوش من است، كه خوشا به حال آقای فلان اسم می‌بردند یا آقای فلان كه امروز الان دارد معمم می‌شود. خب آنها می‌فهمیدند، آنها می‌فهمیدند كه این مسأله است.

 و امروز من خدمت برادرانم عرض می‌كنم ابلاغ این مسأله، ابلاغ پیام غدیر بر عهده شماست، دنیا باید پیام غدیر را بفهمد، دنیا از پیام غدیر غافل است، جور دیگری برداشت كرده و می‌كند. مردم جور دیگری برداشت می‌كنند، خود ما در میان خود ما. پیام غدیر باید به همه جا برسد، پیام آزادی، پیام آزادی از هر چیز دست و پاگیر، پیام همین روایتی كه در این‌جا شما دارید مشاهده می‌كنید. روز غدیر روزی است كه پیغمبر دارد می‌گوید عقل‌هایتان را به كار بیندازید، مغزهایی كه خدا به شما داده به كار بیندازید، این‌قدر نگذارید در صندوق بماند و بپوسد، یك خرده این مغزتان را به كار بیندازید این پیام غدیر است. ببینید برای چه من علی را نصب كردم، چرا دیگری را نیاوردم، این همه آدم خوب است در میان اصحاب من حالا بقیه بماند چرا از میان این‌ها علی آمده؟ آیا ما این را گرفتیم؟ به این مسأله متوجه شدیم؟ پیامی است كه می‌گوید دنبال شایعات نروید، پیامی است كه روز غدیر می‌گوید دنبال فطرتتان باشید، پیامی است كه می‌گوید از این عمرتان بهره بگیرید، خدا به شما دو تا عمر نداده، پیامی است كه می‌گوید به دنبال نوع‌دوستی بروید، به دنبال اشتراك بروید، پیامی است كه می‌گوید همه را جمع كنید، بر سر یك سفره جمع كنید، پیامی است كه امیرالمؤمنین در مسجد مدینه به یك یهودی‌

 می‌گوید السلام علیك یا اخا الیهود! ای برادر یهودی! اینها همه‌اش پیام‌های غدیر است، اینها باید به دنیا برسد، این پیام‌ها پیام‌های اسلام است.

 پیامی است كه وقتی یك نصرانی می‌آید در مدینه با عمر و ابوبكر آنجوری برخورد می‌كند كه می‌گوید دیگر فهمیدیم كه چه خبر است، وقتی أمیرالمؤمنین می‌آید با او برخورد می‌كند و معانقه می‌كند، سلام می‌كند، می‌نشینند حرف می‌زنند جواب می‌دهد، می‌گوید اگر خلیفه پیغمبر است این است؛ این پیام غدیر است، این را باید ما به دنیا برسانیم، این را باید به دنیا بگوییم اسلام این است، تشیع این است، این پیام را باید برسانیم كه مظهر این مكتب، مظهری است كه تا دم شهادت دارد شهید می‌شود هزار تا زخم بر بدنش خورده، بگوید نگوید فایده ندارد بروید تا آن لحظه آخر به دنبال این هست كه یك نفر را از آن لشگر بِكِشد به طرف خودش و باعث هدایت بشود.

 اینها همه پیام‌های غدیر است، پیام‌هایی است كه باید دنیای تشنه امروز كه هنوز طعم این مبانی را نچشیده، باید این مطالب به گوشش برسد و این وظیفه آن كسانی است كه خداوند توفیق فهم اینها را نصیب‌شان كرده، این‌ها باید آن را برسانند، دیگران در فضاهای دیگری هستند، دیگران برداشت‌های دیگری دارند، آنهایی كه توفیق فهم این مطالب به آنها سپرده شده است، آنها وظیفه دارند، وظیفه بسیار سخت و وظیفه بسیار سنگین!

 امیدواریم كه خدای متعال همه ما را در راه و در مسیر حقائقی كه امروز رسول خدا برای مردم باز كرده، قرار بدهد و متوجه كند. در امروز مستحب است كه مومنین وقتی كه به هم می‌رسند مصافحه كنند آخر این‌ها یك مطالب واقعی است، این‌ها یك چیزهایی است كه هست باید ببینیم، آخر پس پرده این مطالب چه خبر است و بگویند: الحمدلله الذى جعلنا من المتمسكين بولاية أميرالمؤمنين و الائمة المعصومين عليهم‌السلام‌. باید خدا را شكر كنیم، خدا را حمد كنیم كه زمینه برای فهم این مطالب توسط اولیاء خودش برای ما فراهم شد. این هست. لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ.

 اللَهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد

1. -" اينها (خلفاى اربعه اهل سنت) جزء مفاخر اسلام هستند" اسلام و نيازهاى زمان، جلد ١ ص ٦٦ مرحوم شهيد مطهرى [↑](#footnote-ref-1)